Jurisprudence and Legal Studies of Media Journal
VOL. 8 / Autumn 2026 and Winter 2027 / NO. 2 (Serial 16)

Criminal Personality Analysis of Asghar, the Murderer, in the Reports of The Sphinx of Crimes

Hamidreza Danesh Nari[1] 0000-0003-2676-0422
Abolfazl Parvin[2] 0009-0001-0450-5722

Abstract

The present study provides a discourse-analytic examination of the representation of Ali-Asghar Boroujerdi (known as Asghar the Killer) in the book The Sphinx of Crimes (Abolhol-e Jenayat). The central inquiry of this research pertains not to the adjudication of the defendant's empirical psychological state or internal motivations, but rather to the investigation of the textual mechanisms through which the "image of the killer" is constructed and stabilized within the narrative. In this study, Jean Pinatel's theory of the criminal personality is employed not as a definitive clinical diagnostic model, but as a heuristic tool for the classification and coding of narrative signifiers. Drawing upon the discourse-theoretical framework of Laclau and Mouffe, the research scrutinizes the articulation of signs and the discursive mechanisms of meaning fixation within the text. The data are derived from the book's primary narrative and related textual evidence, analyzed through key analytical categories including nodal points, chains of equivalence, and the logic of othering. The findings demonstrate that the narrative mobilizes the core tenets of Pinatel's criminal personality—namely egocentrism, emotional lability, aggressiveness, and affective indifference—as "discursive signifiers" to position the subject as "absolute evil" and to reinforce the hegemony of the dominant legal-moral discourse over the narrative of crime. Ultimately, the study illustrates how documentary literature plays a pivotal role in the production of "criminal truth" and the redefinition of the boundaries between the normative and the deviant, thereby offering a novel model for interdisciplinary research at the intersection of theoretical criminology and discourse analysis.

Keywords: Ali-Asghar Boroujerdi (known as Asghar the Killer), Criminal personality, serial murders, discourse analysis, murder, assault.

[1] Assistant Professor, Department of Criminal Law and Criminology, Ferdowsi University of Mashhad,Iran. (corresponding author of the article) daneshnari@um.ac.ir

[2] PhD Candidate in Criminal Law and Criminology, Ferdowsi University of Mashhad, Iran abolfazl.parvinkondrood@mail.um.ac.ir

دوفصلنامه
مطالعات فقه و حقوق رسانه
دانشکده غیردولتی – غیرانتفاعی رفاه

دوره ۸، شماره ۲ (پیاپی ۱۶)
پاییز و زمستان ۱۴۰۵
صص: ۱۱۹-۱۵۴

تحلیل شخصیت جنایی اصغرقاتل در گزارش‌های کتاب ابوالهول جنایات

نوع مقاله: پژوهشی
DOI: 10.22034/jlsm.2026.2085212.1093
تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۲/۱۳ **تاریخ بازنگری:** ۱۴۰۵/۰۳/۱۹ **تاریخ پذیرش:** ۱۴۰۵/۰۶/۲۱

حمیدرضا دانش ناری[۱] **ابوالفضل پروین**[۲]

چکیده

پژوهش حاضر با هدف تحلیل گفتمان نحوه بازنمایی شخصیت علی‌اصغر بروجردی (اصغر قاتل) در کتاب «ابوالهول جنایات» تدوین شده است. مسئله اصلی پژوهش، واکاوی سازوکارهای متنی است که از خلال آن، «تصویرِ قاتل» در روایت برساخته و تثبیت می‌شود. در این مطالعه، نظریه شخصیت جنایی ژان‌پیناتل نه به‌مثابه یک الگوی بالینیِ ایستا یا قطعی، بلکه به‌عنوان «ابزاری تحلیلی» برای طبقه‌بندی و کدگذاریِ دال‌های روایی به‌کار گرفته شده است. این پژوهش با اتکا به چهارچوب تحلیل گفتمان انتقادی لاکلاو و موفه، نحوه مفصل‌بندی نشانه‌ها و سازوکارهای تثبیت معنا را در متن بررسی می‌کند. داده‌های پژوهش، مستخرج از روایت مستقیم کتاب و شواهد متنی مرتبط است که بر اساس محورهایی نظیر شناسایی دال‌های مرکزی، زنجیره‌های هم‌ارزی و فرایند غیریت‌سازی، تحلیل شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که متن کتاب، مؤلفه‌های هسته شخصیت جنایی پیناتل (ازجمله خودبینی، تلون مزاجی، پرخاشگری و بی‌تفاوتی) را در قامت «دال‌های گفتمانی» به خدمت می‌گیرد تا سوژه را در جایگاه «شرّ مطلق» تثبیت کرده و هژمونیِ گفتمانِ قدرت را بر روایتِ جنایت اعمال کند. این پژوهش درنهایت نشان می‌دهد که چگونه ادبیات مستند، نقشی کلیدی در تولید حقیقت جنایی و بازتعریف مرزهای هنجار و ناهنجار ایفا می‌کند و بدین‌سان، الگوی جدیدی برای مطالعات میان‌رشته‌ای در تلاقیِ جرم‌شناسی و تحلیل گفتمان ارائه می‌دهد.

واژگان کلیدی

علی‌اصغر بروجردی (اصغر قاتل)، شخصیت جنایی، قتل‌های زنجیره‌ای، تحلیل گفتمان، قتل، تجاوز.

۱. استادیار گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد، ایران. (نویسنده مسئول) daneshnari@um.ac.ir
۲. دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد، ایران
abolfazl.parvinkondrood@mail.um.ac.ir

مقدمه

ادبیات از دیرباز یکی از بنیادی‌ترین و در عین‌حال پیچیده‌ترین عرصه‌های بازنمایی تجربه‌های انسانی به‌شمار می‌رود؛ عرصه‌ای که در آن انسان‌ها می‌کوشند معنا، احساس، تضاد، رنج، لذت و دیگر ابعاد زیست‌جهان خود را در قالب ساختارهای زبانی و روایت‌پردازانه صورت‌بندی کنند. در بستر ادبیات است که تجربه‌های فردی و جمعی که گاه در زبان روزمره یا در چهارچوب‌های علمی به‌سادگی بیان‌پذیر نیستند، امکان بازآفرینی، تفسیر و انتقال می‌یابند. بدین‌سان، ادبیات یکی از غنی‌ترین میدان‌های شناخت انسان و ابعاد مختلف زندگی او می باشد(*Vana, 2020, p.14-15*).

یکی از برجسته‌ترین جلوه‌های این ظرفیت ادبی را می‌توان در گزارش‌ها و روایت‌های تاریخی و مستند ادبی مشاهده کرد؛ قالبی که توانسته است بسیاری از همین تجربه‌ها و معانی انسانی را در ساختار روایی منسجم، بازتاب دهد(*فاضلی، ۱۳۸۳، ص ۸۸*). روایت‌ها به‌عنوان یکی از شناخته‌شده‌ترین قالب‌هایِ ادبی، نقشی برجسته در ثبت، تحلیل و تفسیر پدیده‌های اجتماعی ایفا می‌کنند (*Harrington, 2004, p.3*). روایت‌ها با بهره‌گیری از روش‌های داستان‌پردازی، نه‌تنها به جنبه هنری واقعیت‌های بیرونی می‌پردازند بلکه جهان‌های ذهنی، روانی و اجتماعی انسان را نیز آشکار می‌سازند. پژوهشگرانی همچون باختین[5] لوکاچ[6] و ریکور[7] معتقدند که روایت‌های ادبی، فارغ از اینکه داستانیِ محض باشد یا مبتنی بر مستندات واقعی، ظرفیت منحصربه‌فردی برای نمایش تنش‌های میان فرد و جامعه و پیچیدگی‌های هویتی فراهم می‌کنند (*Lukacs, 1920, p.11-13; Kaul, 2024, p.1*). به همین دلیل، بسیاری از اندیشمندان علوم اجتماعی، از جامعه‌شناسان و روان‌شناسان تا جرم‌شناسان، داستان‌ها، روایت‌ها و گزارش‌های ادبی را فراتر از یک اثر هنری صرف می‌بینند. آن‌ها معتقدند ادبیات بستری فراهم می‌کند که می‌توان در آن به شکلی عمیق و تحلیلی، پیچیدگی‌های رفتار انسانی، به‌ویژه رفتارهای مجرمانه و اجتماعی را مطالعه و بررسی کرد (*حاجی‌تبار و غلامحسین‌زاده، ۱۴۰۳، ص۲*).

یکی از مهم‌ترین کارکردهای ادبیات، بازنمایی و کاوش در پدیده‌های جنایی و خشونت است. در برخی رویکردهای معاصر جرم‌شناسی، به‌ویژه در چهارچوب جرم‌شناسی

5. Mikhail Bakhtin
6. Georg Lukacs
7. Paul Ricoeur

فرهنگی، جرم نه صرفاً به‌عنوان یک رفتار غیرقانونی بلکه به‌عنوان پدیده‌ای فرهنگی تلقی می‌شود که در روایت‌ها، رسانه‌ها و متون ادبی بازنمایی و معناپردازی می‌گردد (*Ferrell, 1999, 395-398*). ادبیات جنایی و به‌ویژه ژانرهای معمایی و جنایت‌محور، از دیرباز ابزاری برای کاوش در ماهیت جرم، خشونت و ذهنیت مجرمان بوده اند. همان‌گونه که پژوهشگران جنایی اشاره کرده‌اند، شخصیت‌های شرور، ضدقهرمان‌ها و قاتلان زنجیره‌ای همواره برای مخاطبان رمزآلود و در نتیجه جذاب بوده‌اند؛ تاآنجاکه کشف انگیزه‌ها، خواندن ذهن آن‌ها و جست‌وجوی سرنخ‌ها بخش جدایی‌ناپذیر لذت خوانندگان و تماشاگران آثار جنایی است (*Allue, 2002, p.7*). در آثار ادبی، خواننده یا بیننده می‌تواند به جهان درونی جنایت وارد شود؛ جهانی که در آن «چهره پنهان مجرم» آشکار می‌شود و فرد مجرم نه صرفاً یک قانون‌شکن، بلکه انسانی پیچیده تلقی می‌شود که میان ساختارهای روانی و شرایط اجتماعی گرفتار شده است. همان‌گونه که در تحلیل‌های نظری آمده است، بخشی از جذابیت این آثار به «زیباشناختی شدن خشونت» و تبدیل قتل به یک نوع بازی فکری بازمی‌گردد. زیبایی‌شناسی به‌عنوان دانش مطالعه زیبایی‌های طبیعی و آثار هنری، از یک‌سو، نیازهای روانی افراد در قبال پدیده‌های زیباشناسانه را تحلیل و از سوی‌دیگر، واکنش لذت‌محور افراد را در قبال زیبایی سوژه‌ها بررسی می‌کند؛ از این‌منظر، متخصصان این حوزه نه‌تنها به ماهیت و ارزش هنرهای مختلف می‌پردازند بلکه در جست‌وجوی واکنش‌ها و پاسخ‌های زیباشناسانه مخاطبان نسبت به پدیده‌ها و امور طبیعی جهان نیز هستند (*دانش‌ناری و عباسی مرویان، ۱۴۰۲، ص ۱۰۹-۱۱۰*). بسیاری از شاهکارهای ادبیات جنایی جهان نیز، خواننده را وارد قلمروی راز و معما می‌کنند و به او اجازه می‌دهند از جایگاهی امن، قتل را همچون پدیده‌ای نه‌فقط اخلاقی، بلکه زیباشناختی مشاهده کند. امری که توماس دِ کوینسی[8] در مقاله مشهور خود «قتل به‌مثابه یک هنر» مطرح کرده بود و بعدها در نظریه‌پردازی‌های معاصر درباره زیباشناسی خشونت بازتاب یافت (*Ziomek, 2018, p.124*).

در فرهنگ امروز نیز، ادبیات و فیلم‌های جنایی نه‌تنها روایت‌گر جنایت‌اند بلکه با زیباشناختی کردن چهره قاتل و دعوت مخاطب به هم‌ذات‌پنداری پیچیده با مجرم، او را در موقعیتی قرار می‌دهند که از منظر اخلاقی، زیبایی‌شناختی و روان‌شناختی با مجرم مواجه شود. از خلال این روایت‌ها و الگوهای زبانی و معنایی، مخاطب می‌تواند به لایه‌هایی از

8. Thomas De Quincey

جرم دست یابد که معمولاً در اسناد قضائی یا گزارش‌های رسمی پنهان می‌مانند(*Ferrell &Hayward, 2015, p.46-50*). در این‌میان، گزارش‌های مستند ادبی یا آثاری که بر پایه زندگی بزهکاران واقعی نوشته می‌شوند، جایگاهی ویژه دارند. این آثار نه‌تنها روایتگر جرم، بلکه تحلیل‌گر زمینه‌های روانی و اجتماعی آن‌ها هستند. کتاب «ابوالهول جنایات» یکی از این نمونه‌های مهم در ادبیات فارسی است؛ روایت داستان‌گونه‌ای که بر پایه گزارش‌هایی از زندگی و جنایات اولین قاتل سریالی ایران، علی‌اصغر بروجردی، مشهور به «اصغر قاتل»، نوشته شده است. اصغر قاتل نه‌تنها نخستین قاتل سریالی ثبت‌شده در تاریخ معاصر ایران است بلکه از نظر سابقه جرم، تنوع روش‌های قتل، و سیر زندگی پر از خشونت، یکی از چهره‌های منحصربه‌فرد تاریخ جنایات در جهان به‌شمار می‌رود. زندگی او سرشار از فرار، دستگیری، لذت‌جویی بیمارگونه، اختلالات جنسی، خشونت مضاعف و شکاف‌های عاطفی و هویتی است. با این‌حال، در این پژوهش این ویژگی‌ها نه به‌عنوان داوری قطعی درباره شخصیت تاریخی علی‌اصغر بروجردی، بلکه به‌عنوان عناصری در بازنمایی روایِ ارائه‌شده در متن کتاب مورد توجه قرار می‌گیرند. به بیان‌دیگر، تمرکز پژوهش بر چگونگی بازنمایی این ویژگی‌ها در گفتمان روایت می‌باشد و قصد و تاکیدی بر تشخیص روان‌شناختی یا واقعیت تاریخی این شخصیت ندارد.

کتاب «ابوالهول جنایات» با بهره‌گیری از ساختارِ روایی خود، این امکان را فراهم می‌کند که زندگی و ذهنیت قاتل در بستری ادبی بازسازی شود؛ بستری که می‌تواند از منظر جرم‌شناختی و روان‌شناختی نیز قابل تحلیل باشد. در این پژوهش، نظریه شخصیت جنایی ژان پیناتل به‌عنوان یک چهارچوب مفهومی برای شناسایی مؤلفه‌های بازنمایی‌شده شخصیت مجرمانه در متن مورد استفاده قرار می‌گیرد، درحالی‌که روش تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه به‌عنوان ابزار روش‌شناختی برای بررسی نحوه شکل‌گیری معنا و مفصل‌بندی گفتمانی این بازنمایی به‌کار گرفته شده است. بدین‌ترتیب، رابطه این دو چهارچوب نظری در پژوهش حاضر رابطه «الگوی تفسیر جرم‌شناختی» و «روش تحلیل و تحقیق» است.

این نوع بررسی، کتاب «ابوالهول جنایات» را از سطحی توصیفی صرف به سطحی تحلیلی ارتقا می‌دهد و آن را به متنی تبدیل می‌کند که می‌تواند از منظر نظریه‌های جرم‌شناختی ازجمله «نظریه شخصیت جنایی» بررسی شود. در چنین بستری، مسئله

اصلی پژوهش آن است که روایت کتاب «ابوالهول جنایات» چگونه از طریق گفتمان ادبی، شخصیت جنایی اصغر قاتل را می‌سازد و این ساختار گفتمانی تا چه اندازه با مؤلفه‌های شخصیت جنایی پیناتل انطباق دارد؟ پرسش اصلی این پژوهش آن است که گفتمان روایی کتاب «ابوالهول جنایات» چگونه شخصیت علی‌اصغر بروجردی را ساخت‌بندی و بازنمایی می‌کند؟ این بازنمایی روایی، در مواجهه با مؤلفه‌های کلاسیک شخصیت جنایی (نظریه پیناتل)، چه نسبتی برقرار می‌سازد؟ گفتمان اصلی حاکم بر این بازنمایی چیست و دال‌های کلیدی آن چگونه در فرایند معنابخشی به رفتار شخصیت اصلی داستان عمل می‌کنند؟ بر اساس این پرسش‌ها نیز، هدف این پژوهش، نه تحلیل روان‌شناختیِ شخصیت تاریخی و ادبی علی‌اصغر بروجردی، بلکه تحلیل «بازنمایی گفتمانی» او در قامت یک شخصیت داستانی در کتاب مذکور و با توجه به یک نظریه مهم جرم‌شناختی است. از این‌رو، نتایج پژوهش در سطح تحلیل جرم‌شناختی و گفتمانی باقی می‌ماند و ناظر به ارزیابی مسئولیت کیفری علی‌اصغر یا قضاوت حقوقی درباره رفتارهای منتسب به این فرد نیست.

ضرورت این پژوهش از آنجا ناشی می‌شود که متون ادبیِ مستند، با استفاده از ابزارهای زبانی، تصویری خاص از بزهکار ارائه می‌دهند که می‌تواند با الگوهای جرم‌شناختی (مانند نظریه پیناتل) واکاوی شود؛ البته با آگاهی از قدمت نظریه پیناتل و نقدهای وارد بر آن، این پژوهش تلاش می‌کند از این نظریه صرفاً به‌عنوان یک «الگوی تحلیل‌گر» – نه به‌عنوان بخشی از یک حقیقت مطلق تجربی و روانشناختی– برای خوانش متن استفاده کند.

ضرورت این پژوهش نیز، از چند جهت قابل توضیح است. نخست، گزارش‌های مستند تاریخی، داستان‌ها و روایت‌های ادبیِ جنایی در ایران کم‌تر از منظر جرم‌شناسی و روان‌شناسیِ جرم تحلیل شده‌اند؛ این پژوهش می‌تواند مسیری باشد که در آن ادبیات جنایی به‌عنوان منبعی برای فهم شخصیت مجرم استفاده شود. دوم، زندگی علی‌اصغر بروجردی یکی از مهم‌ترین پرونده‌های تاریخیِ جنایت در ایران است که جنبه‌های اجتماعی و روانی آن کم‌تر تحلیل شده است. سوم، نظریه پیناتل در فضای علمی ایران شناخته شده است؛ اما کاربرد آن در پرونده‌های کیفری، متون ادبی و تحلیل شخصیت‌های روایی و جنایی هنوز جای کار بسیار دارد. چهارم، روش تحلیل گفتمان لاکلاو وموفه با قابلیت چندلایه‌خوانی متن و تجزیه و تحلیل ابعاد پنهان آن، امکان ارائه

تحلیلی جامع‌تر از شخصیت مجرم و پدیده جنایی را فراهم می‌کند؛ تحلیلی که فراتر از سطح داستان حرکت کرده و لایه‌های روانی و گفتمانی آن را آشکار می‌سازد. درمجموع، این پژوهش با ترکیب حوزه‌های مختلفی مثل ادبیات، جرم‌شناسی، روانشناسی، تاریخ و جامعه‌شناسی و درنهایت زبان‌شناسی می‌کوشد نشان دهد که چگونه می‌توان از متن ادبی به‌عنوان منبعی برای بازخوانی شخصیت جنایی بهره برد و به چه شکل ادبیات می‌تواند آینه‌ای باشد که در آن چهره پیچیده مجرم، نه به‌عنوان یک «هیولا»، بلکه به‌مثابه انسان چندگانهٔ گرفتار در ساختارهای روانی و اجتماعی دیده شود؛ البته درنهایت تأکید می‌شود که این پژوهش مدعی کشف واقعیت روانی فرد تاریخی (اصغر قاتل) نیست بلکه صرفاً به دنبال واکاوی آن ذهنیتی است که نویسنده کتاب در قالب یک «شخصیت روایی» خلق کرده و با استفاده از روش لاکلاو و موفه، به دنبال کشف مفصل‌بندی‌های گفتمانی این بازنمایی است.

همچنین این مقاله در چهار بخش اصلی تنظیم گشته است. در بخش اول، اصول تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه و مبانی نظری پژوهش معرفی می‌گردد که شامل تعریف شخصیت و مؤلفه‌های شخصیت جنایی بر اساس نظریه ژان پیناتل است. بخش دوم به معرفی روایت و ساختار کتاب «ابوالهول جنایات» اختصاص دارد و مسیر اصلی روایت کتاب و جنایات علی‌اصغر بروجردی را بررسی می‌کند. در بخش سوم، یافته‌های پژوهش ارائه می‌شوند و بازنمایی شخصیت جنایی علی‌اصغر در متن کتاب با استفاده از تحلیل گفتمان و تطبیق با شاخص‌های نظریه شخصیت جنایی ژان پیناتل تحلیل می‌گردد. درنهایت، بخش چهارم به بحث و نتیجه‌گیری اختصاص دارد و نحوه شکل‌گیری شخصیت جنایی و نقش گفتمان در تثبیت تصویر قاتل مورد تبیین قرار می‌گیرد.

۱. روش پژوهش

رهیافت اصلی این پژوهش، «تحلیل گفتمان» با تکیه بر الگوی نظری ارنستو لاکلاو و شنتال موفه (۱۹۸۵) است. تحلیل گفتمان به‌عنوان یک روش کیفی و بین‌رشته‌ای، فراتر از بررسی صرفِ زبان حرکت می‌کند*(میرزایی، ۱۳۹۵، ص ۱۰۱۸)* و به مطالعه مجموعه‌ای از معناها، استعاره‌ها و گزاره‌هایی می‌پردازد که در یک مفصل‌بندی منسجم، برداشت خاصی از جهان و سوژه‌ها را تولید می‌کنند *(صالحی، ۱۳۹۴، ص. ۱۰۲)*. این روش بر این

فرض استوار است که پدیده‌های اجتماعی و مفاهیمی همچون «بزهکاری»، ماهیت و حقیقتی پیشینی و قطعی ندارند بلکه از خلال فرایندهای زبانی و روایی برساخته می‌شوند *(Howarth, 2000, p.3)*. در نظریه لاکلاو و موفه، کل حوزه اجتماع به‌مثابه شبکه‌ای از فرایندهای معناساز نگریسته می‌شود *(حسینی‌زاده، ۱۳۸۳، ص۱۸۷-۱۸۹)*. بر همین‌اساس، در این پژوهش نیز «شخصیت جنایی» نه به‌عنوان یک واقعیت روان‌شناختیِ از پیش تثبیت‌شده، بلکه به‌عنوان برساخته‌ای گفتمانی و به‌عنوان بازنماییِ یک بستر و چهارچوب جرم‌شناختی در متن روایت مورد مطالعه قرار می‌گیرد. مفاهیم کلیدی این نظریه که در این پژوهش برای واکاوی متن به‌کار گرفته شده‌اند، عبارت‌اند از:

- دال‌ها: اشخاص، مفاهیم، عبارات و نمادهایی انتزاعی یا حقیقی هستند که در چهارچوب گفتمانی خاص، بر معنای خاص دلالت می‌کنند.
- مدلول: معنا و مصداقی که یک دال بر آن دلالت می‌نماید، مدلول نامیده می‌شود. درواقع مدلول نشانه‌ای است که ما با دیدن آن، دال مورد نظر برایمان معنا می‌شود؛ به‌عنوان‌مثال «تکثر مطبوعات منتقد»، یک علامت، نشانه و به اصطلاح مدلول است که انسان را به دال «آزادی بیان» رهنمون می‌نماید. به عبارت‌بهتر، آزادی بیان را برای ما معنا می‌کند *(کسرایی و پوزش شیرازی، ۱۳۸۸، صص. ۳۴۳-۳۴۴)*.
- دال مرکزی (نقطه کانونی): نماد یا مفهومی که سایر دال‌ها حول آن جمع شده و معنا می‌یابند. دال مرکزی به‌مثابه عمود خیمه است که اگر برداشته شود، خیمه فرو می‌ریزد. گفتمان منظومه‌ای منسجم است و دال مرکزی، هسته آن و نیروی جاذبه هسته (دال مرکزی) سایر نشانه‌ها را نیز جذب می‌کند.
- دال‌های شناور: نشانه‌هایی که معنای آن‌ها هنوز در فضای گفتمانی تثبیت نشده و میان گفتمان‌های مختلف در نوسان است.
- مفصل‌بندی: به معنای قرار دادن پدیده‌ها در کنار یکدیگر است؛ حتی اگر این پدیده‌ها به‌طور طبیعی با هم مرتبط نباشند. در نظریه گفتمان لاکلا و موفه، مفصل‌بندی عبارت است از تلفیق عناصری که با قرار گرفتن در یک مجموعه جدید، هویتی تازه پیدا می‌کنند. از این‌رو، هویت یک گفتمان بر اساس ارتباطی شکل می‌گیرد که از طریق عمل مفصل‌بندی میان عناصر مختلف پدیده ایجاد می‌شود؛ به این نوع هویت، هویت ارتباطی گفته می‌شود. به عبارت‌دیگر، مفصل‌بندی ابزار مهمی است برای توضیح

اینکه چگونه گفتمان‌ها با اتصال عناصر مختلف، معنا و هویت جدیدی می‌سازند و این هویت بر فهم سیاسی و اجتماعی تأثیر می‌گذارد *(تاجیک، ۱۳۸۳، ص. ۴۶)*.

- عناصر: نشانه هایی هستند که معنایشان هنوز تثبیت نشده است یا به عبارت‌دیگر نشانه‌هایی هستند که معانی چندگانه‌ای دارند.
- دقایق: عناصری هستند که معنایشان در درون گفتمان و توسط مفصل‌بندی گفتمان تثبیت شده است. با استفاده از مفهوم عنصر و دقیقه می‌توان گفت که هر گفتمانی تلاش می‌کند تا به‌وسیله کاهش چندمعنایی به یک معنی کاملاً تثبیت شده، «عناصر» را به «دقایق» تبدیل کند. به اصطلاح لاکلاو و موفه، گفتمان، یک انجماد، یعنی توقف موقتی برای سیالیت معنای نشانه‌ها ایجاد می‌کند. اما این انجماد هرگز قطعی نیست و به عبارت‌دیگر، گذر از عناصر به دقیقه‌ها هرگز تکمیل نمی‌شود *(قجری و نظری، ۱۳۹۱، ص. ۵۴)*.
- هژمونی: فرایندی که طی آن یک گفتمان خاص، با تثبیت معنای دال‌ها، بر سایر رقبای گفتمانی غلبه می‌یابد.

در این پژوهش، این مفاهیم به‌عنوان ابزارهای تحلیلی برای شناسایی نحوه شکل‌گیری معنا در متن روایی کتاب «ابوالهول جنایات» به‌کار گرفته شده‌اند تا نشان داده شود که چگونه مجموعه‌ای از نشانه‌ها و توصیفات روایی، در قالب یک مفصل‌بندی گفتمانی، تصویری خاص از «شخصیت جنایی» را تولید و تثبیت می‌کنند.

نحوه کاربست این روش در این پژوهش و بر متن ادبی کتاب «ابوالهول جنایات»، در چهار گام منسجم زیر تنظیم و عملیاتی شده است که در ادامه بیان می‌شود.

۱. تعیین واحد تحلیل و گردآوری داده‌ها: واحد تحلیل در این پژوهش، «بند(پاراگراف)های مهم و کلیدی کتاب»، «گزاره‌های مستند و تاریخی» و «موقعیت‌های سوژه‌گی» هستند. بر این‌اساس، تمامی توصیفات نویسنده، دیالوگ‌های شخصیت اصلی و کنش‌های بازنمایی شده در کتاب که معطوف به شکل‌گیری شخصیت جنایی علی‌اصغر بروجردی است، به‌عنوان بستر و میدان مورد مطالعه، استخراج و کدگذاری اولیه شده‌اند. بدین‌ترتیب، داده‌های پژوهش نه رفتارهای واقعی و تاریخی فرد، بلکه صورت‌بندی‌های زبانی و روایی‌ای هستند که در متن کتاب درباره این شخصیت ارائه شده‌اند.

۲. استخراج دال‌ها و تشکیل شبکه‌ی معنایی: در این مرحله، با روش خوانش عمیق، نشانه‌ها و مفاهیم مکرری که نویسنده برای توصیف زیست‌جهان شخصیت اصلی کتاب به‌کار برده بود (نظیر تحقیر قربانیان، قدرت بدنی قاتل، میل جنسی قاتل و انزوای اجتماعی وی، دفاعیات قاتل در محکمه) به‌عنوان «دال‌های شناور» شناسایی شدند. معیار انتخاب این دال‌ها، نقش ساختاری آن‌ها در پیشبرد پیرنگ و بسامد تکرار آن‌ها در توصیف ویژگی‌های شخصیتی بزهکار بوده است.

۳. تحلیل مفصل‌بندی و هژمونی گفتمانی: در این گام، چگونگی اتصال این دال‌ها حول دال مرکزی «شخصیت بزهکار» بررسی شد. هدف در اینجا کشف این نکته می‌باشد که گفتمان روایی کتاب چگونه با تبدیل «عناصر» به «دقایق»، یک تصویر منسجم و هژمونیک از شخصیت قاتل ارائه می‌دهد و کدام لایه‌های معنایی (روانی، اجتماعی یا تقدیرگرایانه) در این بازنمایی غلبه دارند.

۴. درنهایت، یافته‌های حاصل از تحلیل گفتمانِ هژمونیک، با مؤلفه‌های چهارگانه نظریه ژان پیناتل واکاوی تطبیقی شد. در این مرحله، نظریه پیناتل، به‌عنوان ابزاری برای تشخیص بالینی یا ارزیابی شخصیت واقعی فرد نیست بلکه این نظریه کلاسیک به‌عنوان چهارچوبی جرم‌شناختی برای تفسیر الگوهای رفتاری بازنمایی‌شده در متن به‌کار گرفته شده است. این اقدام نه به معنای پذیرشِ اثبات‌گرایانه و قطعی نظریه مذکور، بلکه به مثابه ابزاری تحلیلی برای درک میزان همگرایی بازنمایی ادبی با الگوهای کلاسیک جرم‌شناسی انجام پذیرفت. لازم به تأکید است که این تطبیق صرفاً در سطح تحلیل جرم‌شناختی متن انجام می‌شود و به هیچ‌وجه معطوف به قضاوت حقوقی یا تعیین مسئولیت کیفری فرد مورد بحث نیست. همچنین به‌منظور تضمین روایی و کنترل اعتبار، تمامی استنتاج‌ها با ارجاع مستقیم به شواهد متنی و نقل‌قول‌های برگزیده مستند شده‌اند تا از سوگیری تفسیری پیشگیری گردد.

۲. مبانی نظری

یکی از رویکردهای اثرگذار در جرم‌شناسی بالینی، نگاه «شخصیت‌محور» به رفتار مجرمانه است؛ نگاهی که بر این فرض استوار است که ارتکاب جرم صرفاً نتیجه واکنش فرد به محیط یا فشارهای بیرونی نیست، بلکه جلوه‌ای از سازمان‌یافتگی یا ناهنجاری در

ساختار درونی شخصیت او به شمار می‌رود. در این میان، ژان پیناتل با ارائه الگوی هسته مجرمانه جایگاه ویژه‌ای دارد. به باور او، هسته مرکزی شخصیت مجرمانه از چهار مؤلفه بنیادین تشکیل می‌شود که در تعامل با یکدیگر، استعداد و آمادگی فرد برای رفتار جنایی را شکل می‌دهند، که در ادامه توضیح داده خواهد شد.

۲-۱. مفهوم شخصیت

برای درک بهتر عوامل بزهکاری در نظریه شخصیت جنایی، نخست باید مفهوم شخصیت تبیین گردد تا بدین وسیله نقش مؤلفه‌های شخصیت جنایی، در بزهکاری و بروز حالت خطرناک مشخص شود. مفهوم شخصیت مفهوم بنیادی است و ویژگی‌های شخصیتی از شگفت‌انگیزترین پدیده‌های مربوط به انسان هستند. با این وجود تعریف آن در پرده ابهام باقی مانده است. پیچیدگی فراوان، انتزاعی بودن و گستردگی جنبه‌های گوناگون شخصیت ارائه تعریف کامل و یکسان از آن را برای روان‌شناسان دشوار و حتی غیرممکن کرده است، به‌طوری‌که بیش از پنجاه تعریف مختلف برای شخصیت بیان شده است. به عقیده کتل، شخصیت چیزی است که به افراد اجازه می‌دهد رفتاری را که در یک موقعیت معین از فرد سر می‌زند، پیش‌بینی کنند *(دانش ناری و خواجوی فخر داود، ۱۴۰۳، ص. ۶۷)*. واژه شخصیت به مجموعه پیچیده‌ای از صفات عاطفی و رفتاری اشاره دارد که به موازات حرکت فرد از وضعیتی به وضعیت دیگر، نسبتاً ثابت باقی می‌ماند *(بابائی، ۱۴۰۳، ص. ۸۹)*.

بر اساس یکی از قدیمی‌ترین تعاریف، شخصیت مجموعه‌ای منسجم و در حال تکامل از خصایص بدنی، هیجانی، ارادی و شناختی است که هویت فرد را تعیین کرده و مرزبندی روشنی میان او و سایر افراد ایجاد می‌کند *(کی‌نیا، ۱۳۸۴، ص. ۱۰۳)*. شخصیت در روان‌شناسی به مجموعه‌ای از ویژگی‌ها، الگوهای رفتاری، افکار، احساسات و انگیزه‌هایی گفته می‌شود که هر فرد را منحصربه‌فرد و متفاوت از دیگران می‌کند. این ویژگی‌ها معمولاً به‌صورت پایدار در طول زمان و موقعیت‌های مختلف حضور دارند و امکان پیش‌بینی رفتار و واکنش فرد را تا حدی فراهم می‌کنند *(Kang & Steffens, 2023, p.1)*. شخصیت همچنین نقش مهمی در تعاملات اجتماعی و رشد فردی ایفا می‌کند. در یک تعریف ساده می‌توان گفت شخصیت به «الگوهای ویژه تفکر، احساس و رفتار افراد» اشاره دارد.

۲-۲. مؤلفه‌های شخصیت جنایی

از نظر ژان پیناتل، ساختار هسته مرکزی شخصیت جنایی بزهکاران دارای چهار مؤلفه است که عبارت‌اند از: خویشتن بینی (خودمداری)، گهگیری هیجانی (ناپایداری رفتار)، پرخاشگری و بی تفاوتی عاطفی نسبت به هم‌نوع *(گسن، ۱۳۹۴، ص۱۷۳)*. لازم به ذکر است که اگرچه رویکرد پیناتل در دهه‌های اخیر با نقدهایی مبنی بر تمرکز بیش‌ازحد بر فردیت و نادیده گرفتن سایر عوامل روبه‌رو بوده است؛ اما این کهن الگوی روان‌شناختی همچنان یکی از قدرتمندترین ابزارها برای تحلیل «بازنمایی شخصیت» در متون روایی و ادبی محسوب می‌شود. درواقع، این پژوهش با آگاهی از نقدهای وارد بر این نظریه، از آن نه به‌عنوان یک حکم قطعی علمی و روان‌شناختی، بلکه به‌عنوان یک الگوی تحلیلی برای کشف نحوه برساخت شخصیت در متن استفاده می‌کند؛ البته آنچه که باید در بررسی شخصیت جنایی مدنظر قرار گیرد، این است که هیچ‌کدام از مؤلفه‌های شخصیت جنایی به‌تنهایی نقش قاطعی در ارتکاب جرم ندارند بلکه مجموعه مؤلفه‌ها و شرایط تأثیرگذار دیگر در وقوع جرم در کنار یکدیگر، موجب بزهکاری می‌شوند *(بابائی، ۱۴۰۳، ص. ۹۲)*. این چهار مؤلفه در بسیاری از قاتلان سریالی جهان دیده می‌شود و تحلیل کتاب «ابوالهول جنایات» نشان می‌دهد که نویسنده، آگاهانه یا ناخودآگاه، بسیاری از این ویژگی‌ها را در شخصیت‌پردازی علی‌اصغر بروجردی برجسته کرده است.

نخستین مؤلفه خودبینی است. خودبین همواره درصدد دستیابی به امیال خویش است و برای نیل به این هدف از زیرپا گذاشتن قانون و قراردادهای اجتماعی ابایی ندارد*(رحمت و نظامی‌نیا، ۱۴۰۰، ص. ۷۳)*. مؤلفه خودبینی یا خودمداری باعث می‌شود که فرد خود را معیار و مقیاس همه چیز قرار داده و منافع خود را همواره بر منافع دیگران ترجیح دهد. از لحاظ عاطفی، خودمدار در برابر محرومیت‌ها، واکنشی همانند حسادت، بخل، غیظ از خود بروز می‌دهد*(Siegel, 2023, p. 176)*. گفته می‌شود که خودبینی، ریشه بزهکاری است؛ زیرا این خصوصیت مانع از آن می‌شود که شخص درباره مسائل اخلاقی، بتواند غیر از نظر خود را بپذیرد. افراد خودبین همواره تقصیر خود را متوجه دیگران می‌دانند *(بابائی، ۱۴۰۳، ص. ۹۳)*.

دومین مؤلفه ناپایداری رفتاری، گهگیری یا بی‌ثباتی است. فردی که از بی‌ثباتی رفتاری و عاطفی رنج می‌برد، ممکن است دوره‌هایی گذرا و کوتاه‌مدت از روان‌پریشی را تجربه کند *(صابری و محمدی، ۱۳۹۰، ص. ۹)*. چنین فردی ممکن است در بازه‌های زمانی مختلف،

حالت‌هایی آرام، متعادل و سازگار از خود نشان دهد؛ اما ناگهان کنترل هیجانی و رفتاری خویش را از دست داده و موجب آسیب به دیگران شود. این وضعیت، احتمال بروز رفتارهای بزهکارانه را افزایش می‌دهد و تا پیش از کنترل و درمان، فرد می‌تواند خطری بالقوه برای جامعه تلقی شود. نکته قابل توجه آن است که فردِ مبتلا به بی‌ثباتی عاطفی، گاه نسبت به رفتارهایی که در این حالت‌ها انجام داده است، آگاهی کامل ندارد و نمی‌داند چه تجربه‌ای را پشت‌سر گذاشته است *(کی‌نیا، ۱۳۹۰، ص. ۱۷)*. به این‌ترتیب، بی‌ثباتی عاطفی موجب می‌شود که شخصیت جنایی فرد غیرقابل پیش‌بینی گردد. فردی که ممکن است سال‌ها به‌عنوان یک شهروند قانون‌مدار زندگی کرده باشد، ناگهان در موقعیتی بحرانی رفتارهایی از خود نشان می‌دهد که گویی یک مجرم بالقوه و خطرپذیر است؛ فردی که در آن لحظه خاص حاضر است حتی جان و دارایی خود را فدا کند تا به هدفش برسد. چنین وضعیتی سبب می‌شود محاسبات و پیش‌بینی‌های دستگاه عدالت کیفری با اختلال مواجه شود و در نتیجه، امنیت فردی و اجتماعی در معرض تهدید قرار گیرد *(رحمت و نظامی‌نیا، ۱۴۰۰، ص. ۷۷)*.

سومین مؤلفه هسته مرکزی شخصیت جنایی، پرخاشگری است. پرخاشگری را در حوزه روان‌شناسی این‌گونه تعریف کرده‌اند: «رفتاری کلامی یا فیزیکی که ممکن است با خشونت یا رفتارهای مجادله‌آمیز یا خصمانه و با هدف صدمه یا آسیب زدن به دیگری همراه شود» *(مسعودنیا، ۱۳۸۸، ص. ۱۴۰)*. درنهایت آخرین مؤلفه شخصیت جنایی، بی تفاوتی عاطفی یا بی‌قیدی عاطفی است. منظور از بی‌تفاوتی عاطفی آن است که شخص دارنده این خصوصیت روانی، هیچ‌گونه تمایل و تأثر نسبت به همنوع خود ندارد و در برابر رنج، درد و ناراحتی دیگران بی‌تفاوت است و در مواردی حتی لذت می‌برد *(بابائی، ۱۴۰۳، ص. ۹۶)*.

البته در کنار صفات عمومی و مؤلفه‌های هسته مرکزی شخصیت جنایی، صفات دیگری نیز وجود دارند که صرفاً در نحوه و کیفیت ارتکاب جرم مؤثرند ولی در فعلیت یافتن عمل مجرمانه بی‌تأثیرند و به متغیرهای شخصیت جنایی معروف‌اند. متغیرها مربوط به فعالیت‌ها، استعدادهای جسمانی، عقلانی، فنی و نیازهای جنسی، غذایی، بیماری‌های ممتد، نااستواری در آموزش حرفه، عقب‌ماندگی تحصیلی و غیره بوده که مجموعاً ناظر به مؤلفه دیگر حالت خطرناک، یعنی انطباق‌پذیری است. جرم‌شناسان، در بررسی هسته مرکزی شخصیت جنایی، هیچ‌گاه از نقش متغیرها در تسهیل وقوع بزهکاری و یا بروز حالت خطرناک غفلت نمی‌کنند؛ زیرا با درنظر گرفتن مؤلفه‌های هسته مرکزی شخصیت جنایی و

متغیرها، نمود خارجی جرم نمایان می‌شود *(بابائی، ۱۴۰۳، ص. ۹۷)*.

۳. روایت و ساختار کتاب ابوالهول جنایات

کتاب ابوالهول جنایات نوشته فهیمه نظری، پژوهشی مستند در حوزه تاریخ اجتماعی در ایران معاصر است که به بررسی پرونده علی‌اصغر بروجردی، مشهور به «اصغر قاتل»، می‌پردازد. موضوع کتاب بازسازی و تشریح نخستین نمونه ثبت‌شده از قتل‌های زنجیره‌ای در ایران بر اساس داده‌های تاریخی و گزارش‌های مطبوعاتی دوره رضاشاه است. نویسنده در این اثر از روایت داستانی و بازآفرینی ادبی پرهیز کرده و متن را صرفاً بر پایه اسناد منتشرشده در همان دوره سامان داده است. کتاب شامل یک پیشگفتار به قلم مهدی تدینی، یک مقدمه و هشت فصل (پرده) است.

روایت اصلی کتاب با کشف اجساد مثله‌شده در خرابه‌های اطراف تهران آغاز می‌شود و سپس به روند تحقیقات اداره تأمینات، شناسایی مظنون و بازداشت علی‌اصغر بروجردی می‌پردازد. در ابتدای فصل دوم کتاب، بیان شده است که ساعت ۱۰ صبح روز یکشنبه دهم دی‌ماه ۱۳۱۲، سروان عبدالرحیم آقاخانی به همراه پسر نوزده‌ساله‌اش، نصرت‌الله، به اداره تأمینات تهران مراجعه و اعلام می‌کند که نصرت‌الله دو روز پیش، هنگام شکار کبوتر، سر بریده‌ای را در خرابه شترخان واقع در نزدیکی نجف‌آباد یافته است. به گفته او، پسرش در ابتدا تصور کرده که سر متعلق به حیوانی است که از خاک بیرون آمده و از همین‌رو موضوع را پیگیری نکرده است.

پس از دریافت گزارش، تحقیقات اولیه از نصرت‌الله انجام و پرونده به ریاست شعبه اول اداره تأمینات ارجاع می‌شود. رئیس شعبه به همراه چند مأمور و با راهنمایی نصرت‌الله به محل خرابه شترخان اعزام می‌شود. مأموران در جریان بررسی میدانی با صحنه‌ای خشونت‌آمیز مواجه می‌شوند که شامل سر بریده و پیکری جداشده از بدن است. مأموران با دقت محل را جست‌وجو می‌کنند و پس از مشاهده اولین پیکر، جسدهای دیگر نیز در اطراف یافت می‌شوند که نشانگر گستردگی حادثه و اهمیت ادامه تحقیقات است. بخشی از روایت کتاب به این صورت است که؛ « مفتشان اداره تأمینات به‌دنبال راهنمایی پسرک یک‌راست بر سرِ نشانی‌ای می‌روند که او می‌دهد. صحنه‌ای که آنان در وسط چهارطاقی قسمت شرقی خرابه می‌بینند دهشت‌انگیز است؛ سر بریده و بدون چشم.

مشخص است که با ابزاری برنده از بدن جدا و چشم‌هایش از حدقه درآورده شده است. مأموران به‌دنبال پیکر سر یافت شده پس از کمی جست‌وجو یکی دو متری آن سوتر، به جسدی کاملاً عریان برمی‌خورند که به حالت طاق‌باز کنار دیوار دفن شده است. با چوب و قنداق تفنگ بیش‌تر می‌گردند و خاک‌ها را زیر و بم می‌کنند، یکهو یکی‌شان فریادی بلند می‌کشد، بقیه به سمتش می‌دوند؛ این یکی وحشتناک‌تر از اولی است، جنازه پسری ۱۳-۱۴ ساله که سرش از پشت بریده شده و کمی پوست گلویش هنوز به بدنش متصل است. پیراهن و شلواری نیم‌دار هم رویش افتاده. این دومی را از زیر خاک‌های پایین دیوار برجی که کمی از زمین‌های اطراف بلندتر است بیرون می‌کشند. همه چیز نشانگر این است که ماجرا سر دراز دارد و در جست‌وجوهای بعدی سومین جسد نیز یافت می‌شود ... » *(نظری، ۱۴۰۱، ص. ۱۶)*.

همچنین نویسنده مسیر کشف جرم را به‌صورت مرحله‌به‌مرحله گزارش می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه اطلاعات ارائه‌شده از سوی ساکنان کاروان‌سرا به نقطه عطف پرونده تبدیل و منجر به دستگیری علی اصغر بروجردی می‌شود. پس از بازداشت، بروجردی به ارتکاب هشت فقره قتل در تهران اعتراف می‌کند و مدعی می‌شود که پیش از آن نیز در بغداد مرتکب قتل‌های متعددی شده است. در شرح جنایات، کتاب به‌جای تمرکز بر جزئیات و نحوه قتل‌ها، الگوی تکرارشونده رفتار مجرمانه را برجسته می‌سازد که این الگو شامل فریب نوجوانان، کشاندن آن‌ها به نقاط خلوتِ خارج از شهر، سوءاستفاده جنسی و درنهایت قتل آن‌ها با هدف جلوگیری از افشاگری است. در میان این قتل‌ها، یک مورد با انگیزه متفاوت نیز گزارش می‌شود که هدف آن حذف فردی بوده است که به رفتارهای بروجردی مشکوک شده بود. این الگو نشان می‌دهد که اغلب قتل‌ها صرفاً از یک انگیزه واحد تبعیت می‌کرده‌اند؛ برای‌مثال، کتاب در شرح نخستین قتلی که علی‌اصغر بروجردی در تهران مرتکب شده است و بر اساس اعترافات خود او توضیح می‌دهد که دو روز مانده به ماه رمضان، نوجوانی حدود سیزده‌ساله را که در محدوده مسجدشاه به‌عنوان یکی از «بچه‌لات‌ها» شناخته می‌شده و گه‌گاهی از بروجردی نیز پول قرض می‌گرفت، با وعده دریافت پنج قِران، ترغیب می‌کند تا با او به بیرون از شهر بیاید *(نظری، ۱۴۰۱، ص. ۲۶)*. این نوجوان دو بار تلاش می‌کند فرار کند؛ اما بروجردی با پیشنهاد مبلغ بیش‌تر، او را وادار به همراهی می‌کند و بدین‌ترتیب وی را به خرابه شترخان، مکانی متروک در خارج از شهر، می‌کشاند. بر اساس روایتی که کتاب از اعترافات بروجردی گزارش می‌کند، او پس از

ارتکاب عمل شنیع با این نوجوان، برای جلوگیری از افشای ماجرا به خشونت متوسل می‌شود و چند ضربه به پهلو و شکم او می‌زند. نوجوان بر اثر این ضربات بی‌هوش می‌شود و بروجردی در همان وضعیت او را سر می‌برد. بنابر اعترافات بروجردی، قربانی در لحظات پایانی برای لحظه‌ای به هوش می‌آید و دست و پا می‌زند و التماس می‌کند که او را نکشد؛ اما بروجردی هیچ واکنشی به التماس‌های او نشان نمی‌دهد و پس از قتل، پیکر نوجوان را در همان حوالی دفن می‌کند *(نظری، ۱۴۰۱، ص. ۲۷)*.

در ادامه روند بازجویی و اعترافات، علی‌اصغر بروجردی به تشریح سایر جنایات خود می‌پردازد که همگی از الگویی تقریباً مشابه تبعیت می‌کنند. بر اساس مندرجات کتاب، دومین قربانی او پسری ۱۸ ساله بوده و سومین مقتول نیز نوجوانی ۱۵ ساله به نام «رحیم» معرفی شده است. بروجردی در بازجویی‌های خود به همین‌ترتیب به قتل‌های بعدی اشاره کرده و توضیح می‌دهد که چگونه هر یک از این افراد را با شیوه‌ای تقریباً یکسان به دام انداخته و به قتل رسانده است. در ادامه نیز به قریب به ۳۰ فقره قتل در بغداد اشاره می‌کند.

فصل‌های پایانی کتاب به روند دادرسی و مناقشه بر سر سلامت روانی او می‌پردازند. نویسنده اختلاف نظر میان پزشکان و حقوق‌دانان را درباره جنون یا مسئولیت کیفری بروجردی گزارش می‌کند و نشان می‌دهد که دستگاه قضائی در نهایت او را واجد مسئولیت کیفری تشخیص داده است. گزارش‌ها نشان می‌دهد که قاضی تحقیق هنگام مواجهه با او هیچ نشانه‌ای از پشیمانی، اضطراب یا ترس در چهره و رفتار او مشاهده نمی‌کند بلکه او با خونسردی کامل و بدون کوچک‌ترین تظاهر به ناراحتی یا ندامت، جزئیات جنایات خود را شرح می‌دهد و حتی نوعی آرامش، گشاده‌رویی و خوشحالی در گفتارش دیده می‌شود. در پرده ششم آمده است که قاضی تحقیق از او می‌پرسد: «چرا این کودکان بی‌گناه را می‌کشتی؟ انگیزه‌ات چه بود؟» و علی‌اصغر در پاسخ اظهار می‌کند که؛ از کشتن آنها حظ می‌بردم *(نظری، ۱۴۰۱، ص. ۸۳)*. کتاب با روایت دوران حبس، گزارش‌هایی از ملاقات بروجردی با رضاشاه و درنهایت اجرای حکم اعدام به پایان می‌رسد. نکته قابل تأمل در این قسمت آن است که در روز اجرای حکم، رفتار علی‌اصغر بروجردی تغییر می‌کند و نشانه‌های ترس و اضطراب در او آشکار می‌شود به‌گونه‌ای‌که پای چوبه دار التماس کرده و طلب عفو می‌نماید.

۳. یافته‌های پژوهش

پرونده علی‌اصغر بروجردی و روایت کتاب از این پرونده، واجد یک ساختار دوگانه است؛ از یک‌سو متنی است سرشار از برساخت‌های گفتمانی که هویت بزهکار را از خلال صورت‌بندی «خود و دیگری» تولید می‌کند، و از سوی‌دیگر، مجموعه‌ای از نشانه‌های رفتاری و شناختی است که در چهارچوب نظریه شخصیت‌جنایی ژان پیناتل، به‌عنوان مؤلفه‌های هسته شخصیت جنایی مزمن ظاهر می‌شوند. پیوند این دو سطح نشان می‌دهد که جنایت در این پرونده صرفاً یک کنش فردی نیست بلکه درون شبکه‌ای از دلالت‌های اجتماعی، روان‌شناختی، گفتمانی و برساخت‌محور زاده می‌شود.

کتاب ابوالهول جنایات در حقیقت صحنه‌ای از منازعه میان دو گفتمان رقیب است؛ منازعه‌ای که در سطح دلالت‌ها، نقش‌ها و بازنمایی‌ها شکل می‌گیرد. از یک‌سو، گفتمان اصلی، مسلط یا هژمونیک (به تعبیر نظریه گفتمانی لاکلاو و موفه) قرار دارد که توسط جامعه، رسانه‌ها، دستگاه قضائی، قربانیان و حتی توسط خودِ نویسنده کتاب مفصل‌بندی شده است. در این چهارچوب، «علی‌اصغر بروجردی» به‌عنوان دال مرکزیِ شرّ مطلق تثبیت می‌شود و مجموعه‌ای از دال‌های هم‌ارز نظیر «جانی بالفطره»، «قاتل زنجیره‌ای»، «آدمکش»، «بی‌رحم» و «سیاه‌سیرت» پیرامون او قرار می‌گیرند. این گفتمان با ایجاد یک زنجیره هم‌ارزی میان دال‌های مذکور، هویت علی‌اصغر را در قالب یک «سوژه جنایتکار تام» تثبیت و هژمونیک می‌کند.

درمقابل، یک گفتمان فرعی و ضعیف اما رقیب قرار دارد که شخصیت اصلی روایت یعنی علی‌اصغر بروجردی (قاتل) در خلال اعترافات، توضیحات و دفاعیات خود، آن را تولید و بازنمایی می‌کند. این گفتمان تلاشی است برای برساختن یک هویت بدیل و شکستن هژمونی گفتمان مسلط. در متن کتاب آمده است که علی‌اصغر در اعترافات خود ادعا می‌کند قربانیانش «افراد فاسدالاخلاق» بوده‌اند و به‌زعم او «استحقاق مرگ» داشته‌اند. او این قتل‌ها را اقدامی برای «پاک‌سازی» جامعه و حذف چنین افرادی از روی زمین توصیف می‌کند. بر اساس روایت کتاب، راهبرد مشروعیت‌بخشی در صحنه دادگاه و در تقابل با پرسش‌های رئیس محکمه به‌وضوح تبلور می‌یابد؛ آنجا که بروجردی در پاسخ به تناقض میان «لذت شخصی از قتل» و «ادعای اصلاح‌گری»، میان این دو پیوند برقرار کرده و اظهار می‌دارد: «این‌ها را که می‌کشتم برای اینکه اخلاق‌شان بد بود، خوشم

می‌آمد که آن‌ها را بکشم». او حتی با مرزبندی قاطع میان قربانیان و سایر افراد جامعه، بر هدفمند بودنِ انتخاب سوژه‌های خود تأکید ورزیده و در پاسخ به این پرسش که آیا یک فرد موجه (آدم حسابی) را نیز به قتل می‌رساندی یا خیر، تصریح می‌کند: «نه، برای چه بکشتم؟ من آدم حسابی رو نمی‌کشم بلکه این‌ها رو می‌کشتم که فاسد و مضر برای مملکت هستند» *(نظری، ۱۴۰۱، ص. ۱۰۳)*.

در این گفتمان، علی‌اصغر می‌کوشد خود را با دال‌هایی همچون «بی‌گناه بودن»، «مُصلح اجتماعی بودن»، «پاک‌کننده جامعه از فساد»، «قاتل عدالت‌جو»، «مجازات‌کننده گناهکاران» و «توجیه‌گر رفتار» بازنمایی کند. این دال‌ها می‌کوشند زنجیره معنایی تازه‌ای بسازند تا مرزبندی‌های اخلاقی و قانونی را بازتعریف کنند و معنای جنایت را از «شرّ» به «عدالت» یا «وظیفه اخلاقی» جابه‌جا نمایند. این دقیقاً همان سازوکار گفتمانیِ مشروعیت‌سازی خشونت است که در آن سوژه تلاش می‌کند، ارزش وجودی و اخلاقی قربانی را حذف کند (غیریت‌سازی شدید)، خشونت خود را به‌عنوان کنش اخلاقی یا عدالت‌محور بازنمایی کند و مرزهای هنجاریِ قتل به‌عنوان یک ضدارزش را جابه‌جا کند. این غیریت‌سازی و مشروع‌سازی خشونت، امکان توجیه قتل‌ها را در ذهن او فراهم می‌کند و از منظر گفتمانی، خشونت به‌عنوان یک عمل منطقی و مشروع بازتولید می‌شود. چنین گفتمانی به‌وضوح در بخش‌های مختلفی از کتاب قابل شناسایی است؛ به‌عنوان‌مثال، در ملاقات با رضاخان که متن کتاب بیان می‌دارد: «علی اصغر از زمان دستگیری تا دادگاه و حتی در ملاقات با رضاشاه نیز، همواره می‌کوشید مقتولان خود را به جرم «مفعول» بودن گناهکار القا کرده و با این حربه عمل خود را موجه جلوه دهد، این درحالی است که در بازجویی اداره تامینات از چند تن از پسرانی که با او سروکار داشته اما به قتل نرسیده بودند، آن‌ها به‌صراحت اظهار کرده‌اند که او «در ارتکاب اعمال شنیعه هم فاعل و هم مفعول بوده است» *(نظری، ۱۴۰۱، ص. ۱۴۳)*. یا در دادگاه، علی‌اصغر بارها مدعی شده است که «این‌ها یک عده بی‌پدر و مادر هستند، بی‌سروپا، و تا حدی خوشگل ... وقتی ریش آن‌ها درآمد، هم می‌روند، دزدی می‌کنند. من با این‌ها دشمنی دارم. این‌ها دشمن مملکت هستند، به این جهت آن‌ها را کشته‌ام» *(نظری، ۱۴۰۱، ص. ۱۰۰)*.

همچنین در سطح تحلیل شخصیت نیز اعترافات بروجردی واجد اغلب مؤلفه‌های هسته مرکزی «شخصیت جنایی» پیناتل است؛ مؤلفه‌هایی که در روایت کتاب، نه صرفاً به‌عنوان

نشانه‌های بالینی، بلکه به مثابه سازوکارهای گفتمانی برای برساختن «سوژه جنایتکار» بازنمایی می‌شوند. به‌گونه‌ای‌که حتی در متن کتاب آمده است که وقتی مأموران قاتل را با بدبختی از لابه‌لای جمعیت عبور داده و به پارکه بدایت وارد می‌کنند، او بدون هیچ نگرانی و یا خوفی با کمال بشاشت مشغول شرح فجایع و قتل‌های خود می‌شود و کوچک‌ترین آثار ندامت و یا خوف در چهره جانی مشهود نمی‌باشد *(نظری، ۱۴۰۱، ص. ۸۲)*. این «بشاشت» در هنگام بازگویی جنایت، نشان‌دهنده «ناپایی» سوژه است؛ وضعیتی که در آن فرد پیامدهای کوتاه‌مدت (لذت آنی) را بر پیامدهای بلندمدت (مجازات یا طرد اجتماعی) ترجیح می‌دهد *(بابائی، ۱۴۰۳، ص. ۹۴)*. از منظر گفتمانی لاکلاو و موفه نیز این رفتار نشان‌دهنده آن است که دالِ «قانون» برای این سوژه، «تهی‌سازی معنایی» شده و دیگر توانایی محدود کردن مطالبات غریزی او را ندارد.

مؤلفه «خودبینی» در این تحلیل، خود را در قالب مرکزیت‌یافتنِ میلِ سوژه نشان می‌دهد. علی‌اصغر، ارضایِ امیالِ خود را مرکز و محور جهانِ معنا قرار داده و هرگونه مانع یا «دیگری» را در مسیر این میل، به‌عنوان عنصری که باید حذف شود، تعریف می‌کند. اعمال خشونت و قتل برای او نه‌تنها یک کنش فیزیکی، بلکه منبعی برای کسب «لذت و تسلط» است که بازتاب‌دهنده حس کنترل کامل بر «سوژه‌ی قربانی» می‌باشد. در این‌راستا، وقتی قاضی تحقیق از او درباره چراییِ قتل اطفال بی‌گناه می‌پرسد، پاسخ او صراحتِ این مفصل‌بندیِ لذت و جنایت را آشکار می‌کند؛ «از کشتن آن‌ها حظ می‌بردم» *(نظری، ۱۴۰۱، ص. ۸۳)*. درمجموع، ترکیب این مؤلفه‌ها (خودبینی، پرخاشگری و بی‌تفاوتی) تصویر روشنی از نحوه «تثبیت دال‌ها» در ذهنیت سوژه ارائه می‌دهد؛ «پرخاشگری» در اینجا ابزاری برای ویرانگری و از میان برداشتن موانع برای تحقق خواسته‌ها و امیال درونی جانی است. درواقع، اعمال خشونت از طریق نوعی «مشروع‌سازیِ فردی» توجیه می‌شود؛ جایی‌که سوژه با تهی‌سازیِ معناییِ دال‌های اخلاقیِ جامعه (مانند قبح قتل)، خشونت را به‌عنوان بخشی از نظم طبیعی جهانِ خود تثبیت می‌کند. در همین‌راستا و به‌عنوان نمونه، در روایت قتل هشتمین مقتول یعنی «احمد خراسانی» (نوجوان ۱۷ساله)، هنگامی که سوژه با مقاومت قربانی در برابر میل جنسی خود مواجه می‌شود، این مقاومت را به مثابه یک «خطای نابخشودنی» در برابر هژمونی خویش تلقی می‌کند. جانی در اعترافات خود که در متن کتاب مستند گردیده است بیان می‌دارد که در لحظه بریدن سر قربانی، با لحنی که

نشان‌دهنده تثبیت سوژگی و اعمال قدرت مطلق است، می‌گوید: «احمد مرا می‌شناسی یا نه؟ چقدر مرا اذیت کردی. نگفتم پشیمان می‌شوی!» *(نظری، ۱۴۰۱، ص. ۳۴)*. و بعد با چاقو به چشمان قربانی ضربه‌ای وارد می‌کند و شروع به قطعه قطعه کردن قربانی می‌نماید تا بتواند آن را در گونی کرده و از کاروانسرا و در نهایت شهر خارج کند.

از منظر تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه، تقابل میان «روایت مسلط و هژمونیک» و «روایت سوژه» در این کتاب، نشان‌دهنده نبردی تمام‌عیار بر سر تثبیت معناست. گفتمان مسلط (نماینده قانون و قدرت حاکمه) در پی آن است که دال «علی‌اصغر» را به‌عنوان یک «جنایتکار مطلق و بالفطره» در شبکه معنایی خود تثبیت کند؛ درحالی‌که گفتمان شخصی علی‌اصغر، با راهبرد بازسازیِ معنا، در تلاش برای برساختن هژمونی بدیلی است که در آن قتل نه یک جنایت، بلکه کنشی در راستای «پاکسازی اجتماعی» جلوه کند.

اوج این نبرد گفتمانی و پیروزیِ گفتمان هژمونیک، در مواجهه نمادین «قدرت حاکم» با «سوژه جنایی» تبلور می‌یابد. آنگاه که رضاخان در مقامِ دال مرکزیِ قدرت و نظم، پس از مواجهه با علی‌اصغر و شنیدن شرح قساوت‌های او، با استفاده از یک برچسبِ قاطع، معنای سوژه را تثبیت کرده و او را از دایره انسانیت خارج می‌کند. در متن کتاب آمده است؛ «رضاخان بعد از مصاحبت با علی‌اصغر و پرسیدن کم‌وکیف قتل‌ها، با عصبانیت و صدای بلند می‌گوید؛ «ببریدش جانیِ بالفطره را!» *(نظری، ۱۴۰۱، ص. ۱۴۴)*.

تعبیر «جانیِ بالفطره» در اینجا، فراتر از یک توهین یا برچسب، بلکه به‌مثابه یک «نقطه گره‌گاه» عمل می‌کند که تمامی دال‌های شناور حول شخصیت بروجردی را به هم پیوند زده و معنای او را در نظامِ «شخصیت جنایی پیناتل» تثبیت می‌کند. از دیدگاه پیناتل، جانی کسی است که مؤلفه‌های هسته مرکزی شخصیت او به شکلی گسست‌ناپذیر و در پیوند با یکدیگر شکل گرفته است. درواقع، نماد قدرت حاکمه (رضاخان) با ادای یک جمله، راه را بر هرگونه «توجیه گفتمانی» از سوی قاتل می‌بندد و او را در جایگاه سوژه‌ای قرار می‌دهد که به دلیلِ «فطرت جنایی»، اصلاح‌ناپذیر و مستوجب حذف است. بدین ترتیب، گفتمان هژمونیک به دلیل پشتیبانی از قدرت، جایگاه خود را حفظ کرده و روایتِ «اصلاح‌گریِ» قاتل را به حاشیه می‌راند و خود گفتمان حاکم و غالب روایت می‌شود.

فرایند تثبیت معنا که با مداخله قدرت حاکم (رضاخان) به اوج می‌رسد، ریشه در لایه‌های آغازین روایت کتاب و ماجرای کشف اجساد دارد. از منظر گفتمانی لاکلاو و موفه، در

فصول نخستین، وضعیتی بازنمایی می‌شود که در آن «خشونت»، «جنایت» و «ابهام هویتی» درهم‌تنیده شده و مجموعه‌ای از دال‌های شناور را پدید آورده‌اند. در این مقطع، اگرچه «فاعل جنایت» (بروجردی) هنوز در متن غایب است؛ اما گفتمان پیرامون او از طریق ایجاد یک فضای دوگانه در حال مفصل‌بندی شدن است؛ تقابلی میان «نظم زیست‌جهان شهری» و «رخنه‌کردن تدریجی وحشت». ساختار روایی کتاب در فحات ابتدایی، فضایی دوگانه می‌سازد؛ از یک‌سو زندگی روزمره و عادی شهر و از سوی‌دیگر رخنه‌کردن تدریجی وحشت که با کشف بقایای اجساد کشف‌شده ظاهر می‌شود. ورود مأموران اداره تأمینات به صحنه، به نوعی گفتمان «نظم» را در برابر گفتمان «بی‌نظمی» شکل می‌دهد. این همان مفصل‌بندی اولیه‌ای است که نظریه گفتمانی لاکلاو و موفه بر آن تأکید دارد، یعنی شکل‌گیری معنا از طریق تضادها و تقابل‌ها. در اینجا «قدرت و قانون» در تضاد با «اختلال، بی‌نظمی و جنایت» آغاز به تثبیت معنا می‌کند؛ اما این تثبیت هنوز ناپایدار است؛ زیرا نشانه‌ها، ازجمله اجساد بی‌هویت، سرهای بریده و پراکنده و نبود سرنخ روشن، در وضعیت شناور قرار دارند و هنوز دال مرکزی سامان‌دهنده‌ای پدید نیامده است.

ویژگی مهم این مقطع از پرونده، برجسته‌شدن «ابهام هویتی اجساد» به‌عنوان یک دال شناور است. در روایت ابتدایی کتاب چنین آمده است که؛ «در بررسی‌های اولیه، مفتشان اداره تأمینات تشخیص می‌دهند که مقتولان از نوجوانان ولگرد همان حوالی‌اند، پس برای دریافت اطلاعات بیشتر به سراغ افراد ولگرد همان دور و بر می‌روند. پس از سؤال و جواب‌های فراوان تنها هویت سومین جنازه کشف شده یعنی رحیم پانزده‌ساله برملا می‌شود» *(نظری، ۱۴۰۱، ص. ۱۷)*. اجساد کشف‌شده نه‌تنها فاقد هویت قطعی‌اند بلکه خودِ ناتوانی پلیس و پزشکی قانونی در تعیین سریع هویت آن‌ها، مدلول‌هایی را بر محور «گم‌نامی» و «حذف و طرد اجتماعی قربانیان» شکل می‌دهد گویی که دال‌های مورد نظر (اجساد)، هیچ کس‌وکار و آشنا و فامیلی نداشته‌اند. در همین‌راستا لازم به ذکر است که نکته قابل‌توجه در این فصل آن است که قربانیان، یعنی افرادی که اجسادشان کشف شد، ظاهراً هیچ پدر، مادر، خواهر، برادر یا خویشاوندی نداشتند که وضعیت آن‌ها را پیگیری کند. این امر باعث می‌شود روایت‌هایی که علی‌اصغر بروجردی در ادامه بیان می‌کند و قربانیان را «لاابالی»، «ولگرد» و «بی‌خانواده» توصیف می‌کند، از منظر اجتماعی و جرم‌شناختی قابل بررسی باشد.

از همین نقطه، گفتمان جنایت در حال مفصل‌بندی بر پایه «خشونت بی حد و مرز»، «خودمحوری قاتل» و «بی‌عاطفگی یا عدم همدلی و بی‌تفاوتی نسبت به قربانیان» است؛ فقدان بدن کامل، سرهای بریده، چشمان از حدقه بیرون آمده، فقدان هویت اجساد، فقدان زمان دقیق جنایات، فقدان انگیزه و هویت قاتل و فقدان مرز و تفکیک روشن میان قربانیان. این گفتمان، در وهله بعد، در برساخت شخصیت علی‌اصغر بروجردی نقشی کلیدی پیدا می‌کند؛ زیرا پیناتل نیز معتقد است که مؤلفه‌های هسته مرکزی شخصیت جنایی را می‌توان در پرخاشگری و خشونت، نوعی گسست و بی‌تفاوتی در پیوندهای عاطفی و اجتماعی، خودمداری و ناپایی جست‌وجو کرد و در سطح گفتمانی، روایت کتاب از همان آغاز این مؤلفه‌ها را در قالب روایت، متن و گفتمان کتاب بازنمایی می‌کند.

کشف متوالی اجساد و بقایای کودکان و ورود نهادهای انتظامی، دالِ «کودکِ قربانی» را در مرکز یک شبکه معنایی جدید قرار می‌دهد. این دال، طی فرایند مفصل‌بندی، در یک زنجیره هم‌ارزی با نشانه‌هایی همچون «ولگردی»، «فقرِ ساختاری»، «زیست در محلات حاشیه‌ای» و «طردشدگی اجتماعی» پیوند می‌خورد. درواقع، متن کتاب از طریق این مفصل‌بندی، نوعی «بی‌دفاعیِ مضاعف» را برای قربانیان برمی‌سازد؛ به‌گونه‌ای‌که دال‌هایِ «بی‌خانواده بودن» یا «مشاغل کاذب»، به مدلولی واحد یعنی «فقدان ارزش اجتماعی» ارجاع می‌دهند. این دقیقاً همان نقطه‌ای است که گفتمانِ قاتل (بروجردی) بر آن سوار می‌شود؛ او با بهره‌گیری از این بسترِ طردشدگی، قربانیان را به‌عنوان سوژه‌هایی «بی‌بندوبار» و «مستحق حذف» بازنمایی می‌کند تا به قدرت و سلطه خود مشروعیت ببخشد.

از منظر نظریه پیناتل، فرایند «بی‌ارزش‌سازیِ قربانی» در متن، بازنمایِ مؤلفه «خودمداری و فقدان همدلی» در هسته شخصیت جنایی است. روایت کتاب با برجسته کردن «ضعف و طردشدگی» قربانیان در برابر «قدرت و قساوتِ» قاتل، تقابلی دوگانه می‌سازد که در آن، جنایت نه یک کنشِ تصادفی، بلکه نتیجه منطقیِ یک خلأ نظارتی و اجتماعی به تصویر کشیده شود. بدین‌ترتیب، شخصیت بروجردی نه در خلأ، بلکه در میانه این زنجیره از دال‌هایِ فقر و طردشدگی، برای خواننده «فهم‌پذیر» و البته «دهشت‌ناک» می‌گردد.

گذار رفتار علی‌اصغر از «کنش جنسی» به «کنش حذف» دقیقاً همان نقطه‌ای است که در تحلیل نظریه پیناتل اهمیت می‌یابد. پیناتل تأکید می‌کند که شخصیت جنایی درگیر

نوعی خودمداری افراطی است و خودبینی نخستین مؤلفه هسته مرکزی شخصیت جنایی است. در اینجا نیز، قاتل، دیگری را نه به‌مثابه انسان، بلکه به‌عنوان ابژه‌ای برای رفع نیاز خود می‌بیند. بی‌اعتنایی مطلق بروجردی نسبت به التماس‌های قربانی، مصداقی آشکار از آن چیزی است که پیناتل «خودمداری» و «بی‌تفاوتی عاطفی» می‌نامد؛ مؤلفه‌هایی که هسته مرکزی شخصیت جنایی را شکل می‌دهند و در این روایت به‌روشنی قابل مشاهده‌اند. همچنین در بررسی روایت کتاب از نخستین قتلِ علی‌اصغر بروجردی، می‌توان مشاهده کرد که متن نه‌تنها واقعه را بازگو می‌کند بلکه مجموعه‌ای از دلالت‌ها، برساخت‌ها و فرایندهای گفتمانی را شکل می‌دهد که فهم شخصیت جنایی او را در چهارچوب تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه ممکن می‌سازد.

در روایت کتاب، نوجوان سیزده‌ساله‌ای که بروجردی او را با وعده مبلغ ناچیزی پول ترغیب می‌کند تا به بیرون شهر بیاید، در گفتمان بروجردی در مقام «دیگری قابل‌مصرف» قرار می‌گیرد؛ دیگری‌ای که فاقد عاملیت گفتمانی تصور شده و تنها در نسبت با نیاز یا خواست فاعل جنایت معنا پیدا می‌کند. همین «دیگری‌سازی» یا «غیریت‌سازی»، یکی از نقاط مرکزی تحلیل گفتمان است؛ زیرا سوژه جنایتکار از خلال طرد و بی‌اعتبارسازی و به تعبیر بهتر بی‌ارزش‌سازی دیگری است که موقعیت و یا به‌عبارت دقیق‌تر هژمونی خود را تثبیت و بازتولید می‌کند. تکرار الگوی رفتاری در قتل‌های متوالی نیز نشان‌دهنده تثبیت یک منطق کنشی مشخص در گفتمان جنایی اوست که بعدها در قالب اعترافات او نیز آشکار می‌شود. این الگوی تکرارشونده نشان می‌دهد که دالِ «پول» در گفتمان بروجردی نقش یک دال مفصل‌بندی‌کننده را ایفا می‌کند؛ ابزاری برای تثبیت هژمونی در برابر سوژه‌هایی که از نظر مالی و اجتماعی در موقعیتی آسیب‌پذیر و ضعیف قرار دارند.

از منظر لاکلاو و موفه، این تکرار شیوه‌ها صرفاً تکرار یک رفتار مجرمانه نیست بلکه بازتولید یک «زنجیره هم‌ارزی» است؛ یعنی نوجوان کم‌سن، بی‌کس‌وکار و ولگرد، وابستگی مالی قربانیان، فضای متروک خارج از شهر، فقدان نظارت، خشونت بی‌حدومرز، سوء استفاده جنسی قاتل از مقتولین، بی‌اعتنایی عاطفی نسبت به درد و رنج قربانیان و ... همگی به دال مرکزی گفتمان جنایی بروجردی متصل می‌شوند و معنایی واحد پیدا می‌کنند. پس از جذب قربانیان به این فضای حاشیه‌ای، بروجردی نخست به اعمال

سوءاستفاده جنسی دست می‌زند و سپس، در مرحله حذف، با حذف فیزیکی قربانی از افشاگری جلوگیری می‌کند. تداوم این الگو در قتل‌های پیاپی، نشان می‌دهد که بروجردی نه‌فقط در سطح کنش فردی، بلکه در سطح گفتمانی نیز یک نظم معنایی پایدار تولید کرده است. نظمی که بر اساس آن، دیگریِ نوجوان باید به‌طور مستمر ابژه‌سازی، بی‌قدرت‌سازی و در نهایت حذف شود تا گفتمان جنایی او امکان استمرار یابد.

این غیریت‌سازی و مشروع‌سازی خشونت، امکان توجیه قتل‌ها را در ذهن او فراهم می‌کند و از منظر گفتمانی، خشونت به‌عنوان یک عمل منطقی و مشروع بازتولید می‌شود. این غیریت‌سازی و مشروع‌سازی خشونت، امکان توجیه قتل‌ها را در گفتمان او فراهم می‌کند و از منظر گفتمانی، خشونت به‌عنوان یک عمل منطقی و مشروع بازتولید می‌شود. به لحاظ ویژگی‌های شخصیتی نیز، اعترافات او نشان‌دهنده تمامی مؤلفه‌های هسته مرکزی شخصیت جنایی ژان پیناتل هستند؛ او با خونسردی کامل و بدون نشانه‌ای از ترس یا پشیمانی، جزئیات جنایات خود را بازگو می‌کند. همچنین، اعمال خشونت و قتل برای او منبع لذت و تسلط است که نمایانگر حس کنترل کامل بر دیگری است. درمجموع، ترکیب این مؤلفه‌ها تصویر روشنی از شخصیت علی‌اصغر ارائه می‌دهد: شخصیتی خودبین، که خود و ارضایِ امیالِ خود را مرکز و محور جهانِ معنا می‌داند و بازتاب ناپایی این فرد را می‌توان در گرایش‌های او به کامیابی فوری و اضطرابی جست‌وجو کرد؛ زیرا فرد ناپا، پیامدهای کوتاه‌مدت را به‌جای پیامدهای بلندمدت می‌پسندد *(نظری، ۱۴۰۱، ص. ۹۵)*. از منظر مؤلفه‌های هسته مرکزی شخصیت جنایی پیناتل، یافته‌های استخراج‌شده از روایت‌های کتاب نشان می‌دهد که قاتل در مواجهه با رنج قربانیان، فاقد هرگونه پاسخ عاطفی یا همدلی است. این بی‌تفاوتی در سطح گفتمانی از طریق چند سازوکار عمل می‌کند:

غیریت‌سازی:[9] سوژه جنایتکار مرز معنایی سختی میان «خود» و «دیگری/ قربانیان» ترسیم می‌کند. قربانی در گفتمان او نه در جایگاه یک انسان دارای شأن و کرامت، بلکه به‌عنوان «شیء»، «ابزار» یا «مانع» بازنمایی می‌شود. این سازوکار، حذف ارزشی و اخلاقیِ قربانی را پیش‌زمینه‌ای برای حذف فیزیکی او می‌سازد.

تهی‌سازی معنا: مفاهیمی مانند «همدلی»، «وجدان» یا «ترحم» در گفتمان قاتل از معنای

9. Antagonism

هنجاری، ارزشی و عاطفی خود تهی شده و در قالب دال‌هایی منفی یا نشانه‌هایی از «ضعف» بازتولید می‌شوند. این دگرگونی معنایی، هرگونه بازدارنده‌های درونی به خشونت را از کار می‌اندازد.

ابژه‌سازی بدن قربانی: توصیف لحظات قتل، فقدان واژگان احساسی، خونسردی و آرامش هنگام تشریح جزئیات جنایات و تبدیل بدن قربانی به «ابزار» یا «شیء» (مثلاً برای تمتع جنسی، حذف خطر افشا، یا رفع مزاحمت)، نشان می‌دهد که قربانی در سطح زبانی نیز از جایگاه انسان‌بودگی خارج شده است. این همان چیزی است که لاکلاو و موفه از آن به‌عنوان «حذف سوژه‌گی» یاد می‌کنند. در نظریه پیناتل، پرخاشگری صرفاً به معنای خشونت فیزیکی نیست بلکه به‌معنای آمادگی دائمی برای ارتکاب کنش جنایی است. تحلیل گفتارهای منسوب به قاتل در کتاب نشان می‌دهد که مفصل‌بندی خشونت با بقا یا لذت از نظر گفتمان هژمونیک، در پیوند با دال‌هایی چون «حفظ امنیت خود»، «رفع خطر»، «رفع نیاز»، «کسب لذت آنی» یا «قدرت» مفصل‌بندی می‌شود. این پیوند معنایی، خشونت را نه یک کنش انحرافی، بلکه یک عمل «ضروری» یا «موجه» جلوه می‌دهد. از منظر گفتمانی خود قاتل نیز این خشونت در پیوند با دال‌هایی همچون «مقابله با فاسدان»، «تلاش برای ریشه‌کردن کردن معضل‌های اجتماعی»، «مصلح اجتماعی بودن» و«محق بودن» مفصل‌بندی می‌شود که مجدداً توجیه‌گر خشونت به‌عنوان امری اجتناب‌ناپذیر برای اصلاح جامعه از آفات است.

حاشیه‌راندن قانون: در گفتمان قاتل، قانون، مجازات و نظم اجتماعی در موقعیتی حاشیه‌ای قرار می‌گیرند. در مقابل، دال‌هایی مانند «قدرت»، «کنترل» و «زور» برجسته می‌شوند. چنین گفتمانی بستر ذهنی لازم برای اعمال تجاوز و قتل را فراهم می‌سازد.

پرخاشگری کلامی به‌مثابه مشروعیت‌بخش پرخاشگری فیزیکی: استفاده از تعابیر تحقیرآمیز درباره قربانیان، سازوکاری گفتمانی برای توجیه خشونت محسوب می‌شود؛ زیرا با تنزل‌دادن ارزشی قربانیان، مقاومت اخلاقی و درونی و همچنین مقاومت اجتماعی و بیرونی نسبت به خشونت او، از میان برداشته می‌شود.

یکی دیگر از مؤلفه‌های هسته مرکزی شخصیت جنایی، گهگیری یا ناپایی رفتاری است. پیناتل گهگیری را به‌عنوان ناتوانی در پیش‌بینی پیامدها و واکنش‌پذیری شدید به محرک‌های لحظه‌ای تعریف می‌کند. در روایت‌های کتاب، این ویژگی از طریق تحلیل

گفتمانی قابل مشاهده است:

دال‌های شناور:[1]مفاهیمی مانند «امنیت»، «نظم اجتماعی»، «حقوق افراد» یا «آینده» در گفتمان قاتل از ثبات معنایی برخوردار نیستند بلکه معنای آن‌ها بسته به موقعیت ارتجالاً تغییر می‌کند. این شناوری نشانه‌ای از فقدان چهارچوب پایدار برای تصمیم‌گیری است.

عدم تثبیت معنایی: گفتمان قاتل در سطح منطقی انسجام کافی ندارد؛ برای‌مثال، او خود را «باهوش» و «توانمند» معرفی می‌کند؛ اما هم‌زمان مرتکب اشتباهات ساده عملی می‌شود. این شکاف میان ادعای گفتمانی و واقعیت رفتاری، نشانه‌ای از تلون مزاجی شخصیتی و ناپایداری شناختی است. یا به‌عنوان نمونه‌ای روشن از مؤلفه تلوّن مزاجی در چهارچوب نظریه پیناتل، می‌توان به رفتار دوگانه و ناپایدار علی‌اصغر بروجردی در مراحل مختلف بازجویی و اجرای حکم اشاره کرد. بروجردی در طول تمامی جلسات بازجویی با خونسردی، آرامش و نوعی احساس بی‌گناهی ظاهر می‌شد و به‌صراحت اعلام می‌کرد که اعمالش را مستوجب مجازات نمی‌داند. این ثبات ظاهری و ادعای حقانیت، بخشی از همان سازوکار گفتمانی او برای مشروع‌سازی خشونت و برساختن هویت «مصلح اجتماعی» بود؛ اما همین فرد، در آخرین روز و در لحظه مواجهه با جمعیت انبوهی که برای تماشای اعدامش در میدان سپه گرد آمده بودند، به ناگاه دچار لرزش شدید بدنی می‌شود، خوف‌زده می‌شود، کنترل عاطفی‌اش را از دست می‌دهد و به التماس، به استغفار روی می‌آورد به‌گونه‌ای‌که در متن کتاب چنین بیان شده است که «اصغر به محض اینکه از توقیف‌گاه خارج می‌شود و چشمش به جمعیت تماشاچی می‌افتد، ناگهان قالب تهی کرده و می‌گوید: خدایا غلط کردم! توبه، توبه، توبه، دوگوسفند نذر شاه عبدالعظیم می‌کنم اگر از این وضعیت نجات پیدا کنم» *(نظری، ۱۴۰۱، ص. ۱۴۷)*. این دگرگونی ناگهانی از خونسردی مطلق به اضطراب و فروپاشی روانی، نمونه‌ای بارز از گهگیری یا ناپایی است؛ مؤلفه‌ای که پیناتل آن را نشانه ناپایداری درونی، ضعف کنترل هیجان و فقدان آینده‌نگری در شخصیت جنایی می‌داند.

در چنین وضعیتی، تصویر ثابت و مطمئنی که بروجردی در بازجویی‌ها از خود ساخته بود، فرو می‌ریزد و جای خود را به واکنشی تکانشی می‌دهد. این واکنش نه‌تنها از نظر روان‌شناختی، بلکه از نظر گفتمانی نیز معنادار است؛ سوژه‌ای که تا پیش از این

1 . Floating Signifiers 0

«هژمونی خودساخته» را بر محور قدرت و بی‌اعتنایی به مرگ قربانیان بنا کرده بود، در مواجهه با مرگ خود، این پیوند معنایی را از دست می‌دهد و در برابر مواجهه اجتماعی با جنایت، ساختار گفتمانی‌اش دچار بحران و نابودی می‌شود.

جدول ۱: تحلیل و تطبیق شخصیت جنایی اصغر قاتل

روایت کتاب	نظریه شخصیت جنایی	تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه
قتل فجیع همراه با سر بریدن و مثله‌کردن	این سطح از خشونت نشان‌دهنده پرخاشگری شدید و بی‌تفاوتی عاطفی است؛ فرد نه‌تنها مانعِ «عذاب وجدان و ناراحتی از درد و رنج قربانی» را پشت سر گذاشته، بلکه به مرحله فعلیت بخشیدن به رفتار رسیده است. مثله‌کردن قربانی بیانگر از بین کامل حس همدلی و کنترل تکانه‌هاست.	بدن قربانی به یک دال تبدیل می‌شود که معناگذاری می‌شود. مثله‌کردن نوعی مفصل‌بندی خشونت است: قاتل از طریق اعمال خشونت بر بدن مقتول، معناهایی مثل «جنایت بی‌حدومرز»، «قدرت مطلق»، «حذف کامل دیگری» یا «سلطه» را تثبیت می‌کند. خودِ خشونت به یک نقطه گره‌گاهی (دال مرکزی) در گفتمان هویتی قاتل تبدیل می‌شود.
فریب دادن قربانیان کم‌سن و کشاندن آن‌ها به مکان‌های خلوت	این رفتار نشان‌دهنده خودمحوری شدید قاتل (تمرکز کامل بر روی اهداف خود)، و بی‌تفاوتی عاطفی عمیق است. قاتل آگاهانه از «مانع ترس از شناسایی، دستگیری و مجازات» عبور می‌کند و نشان می‌دهد که پرخاشگری‌اش صرفاً تکانه‌ای نیست، بلکه با کنترل موقعیت و قربانیان ترکیب شده است.	رفتار قاتل در چهارچوب تحلیل گفتمان به منزله مفصل‌بندی عناصر نمادین و موقعیتی است. قربانی، مکان و زمان قتل به‌عنوان دال‌های معنادار عمل می‌کنند که به بازتولید گفتمان هویتی قاتل کمک می‌کنند. اعمال او بیانگر تشکیل یک زنجیره معنایی داخلی است که رفتارها را سازماندهی و هویت مجرمانه را تثبیت می‌کند. این گفتمان، روابط بین دال‌ها را بازآفرینی می‌کند و انتخاب قربانیان و مکان‌ها به‌عنوان نقاط گره‌گاهی در شبکه معنایی ذهنی قاتل عمل می‌کند.
ارتکاب تجاوز جنسی به پسران کم‌سن در خارج از شهر و قتل قربانی	این الگو نشان‌دهنده ترکیب خودمحوری افراطی و بی‌تفاوتی عاطفی ساختاریافته است. قربانی صرفاً به‌عنوان وسیله ارضای نیاز	در این رفتار، می‌توان نوعی مفصل‌بندی هدف‌محور دال‌ها را مشاهده کرد؛ کنش جنسی، مکان خلوت و حذف فیزیکی قربانی در یک زنجیره

روایت کتاب	نظریه شخصیت جنایی	تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه
پس از آن برای جلوگیری از شناسایی	و سپس مانعی بالقوه برای بقا و امنیت قاتل در نظر گرفته می‌شود. قتل پسینی بیانگر عبور آگاهانه از «مانع ترس از پیامد» و «مانع قبح اجتماعی» است و نشان می‌دهد پرخاشگری در اینجا ابزاری و محاسبه‌گرانه است، نه صرفاً تکانه‌ای.	معنایی بسته به هم پیوند می‌خورند. «قتل» در این گفتمان شخصی، نه صرفاً پایان یک عمل، بلکه دالی تثبیت‌کننده است که معناهای پیشین (لذت، خطر، افشا) را موقتاً می‌بندد و نظم معنایی ذهنی قاتل را حفظ می‌کند. درنتیجه، هویت قاتل از طریق مدیریت معنا و حذف دال‌های مزاحم (شاهد، افشا، مسئولیت) بازتولید می‌شود و به یک منطق گفتمانی درونی انسجام می‌بخشد.
الگوی تکرار جرم: قتل‌ها به صورت مکرر و با الگوی مشخص (پیشنهاد پول، تجاوز جنسی و قتل) انجام می‌شوند.	این الگو تثبیت‌کننده ویژگی‌های هسته مرکزی شخصیت جنایی مانند بی‌تفاوتی عاطفی، خودبینی، پرخاشگری و تلون مزاجی است. این رفتارهای مکرر، نشان‌دهنده انسجام و تداوم ساختار شخصیت جنایی است.	از منظر گفتمان، تکرار جرم باعث بازتولید مستمر زنجیره‌های معنایی داخلی می‌شود و هویت قاتل را به‌عنوان یک «فاعل نظام‌مند» تثبیت می‌کند. هر قتل یک مفصل‌بندی تکرارشونده است که عناصر (قربانی، مکان، زمان، عمل، انگیزه) را در یک گفتمان داخلی منسجم حفظ و تبدیل به دقایق می‌کند. همچنین این الگو نشان‌دهنده تلاش برای کنترل و تثبیت معنا در تجربه عملی خود است.
بی‌توجهی به التماس‌ها و درخواست‌های زندگی قربانیان	این مسئله نشان‌دهنده بی‌تفاوتی عاطفی شدید و فقدان همدلی در شخصیت قاتل است. واکنش‌های احساسی قربانی، دیگر هیچ مانعی برای عمل او ایجاد نمی‌کنند. این امر بیانگر عبور از مانع قبح اخلاقی و اجتماعی است. این ویژگی همچنین با خودمحوری افراطی و تمرکز کامل بر اهداف خود مطابقت دارد؛ یعنی التماس و خواهش‌های	التماس قربانی به‌عنوان یک دال شناور در گفتمان داخلی قاتل عمل می‌کند. بی‌توجهی او به این دال، نشان‌دهنده بازسازی معنا و سلسله‌مراتب مفاهیم در ذهن قاتل است. التماس‌ها و درخواست های قربانی، دال دیگری را در ذهن قاتل ترسیم می‌کنند و به بازتولید هویت فاعلی و سلسله‌مراتب معنایی کمک می‌کنند؛ یعنی او دیگری را به گونه‌ای «معناگذاری» می‌کند که

روایت کتاب	نظریه شخصیت جنایی	تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه
	قربانی صرفاً به‌عنوان داده‌ای برای ادامه عمل دیده می‌شوند، نه عاملی برای بازنگری رفتار.	رفتار خودش منطقی و قابل پیاده‌سازی شود. به بیان دیگر، دیگری ابزاری برای تثبیت گفتمان هویتی قاتل است، نه صرفاً یک قربانی منفعل.
سر بریدن و مثله‌کردن جسد قربانی	این رفتار بیانگر پرخاشگری شدید و تثبیت‌شده همراه با بی‌تفاوتی عاطفی عمیق است. عبور از تمام موانع درونی (همدلی، قبح اخلاقی، ترس از پیامد و مجازات) نشان می‌دهد که خشونت برای قاتل به یک الگوی پایدار تبدیل شده است. بریدن سر قربانیان و همچنین مثله‌کردن آن‌ها می‌تواند نشانه‌ای از افراط در تخلیه هیجانات درونی و تثبیت احساس کنترل روانی پس از قتل باشد، نه صرفاً کشتن برای حذف شاهد.	بدن قربانیان به‌عنوان یک دال گفتمانی عمل می‌کند که از انسانیت، کرامت و ارزش تهی می‌شود. سر بریدن و مثله‌کردن فرایند بازترسیم «دیگری» است؛ قربانی دیگر «فاعل انسانی» نیست بلکه به مجموعه‌ای از اجزا و نشانه‌ها فروکاسته می‌شود. این عمل نوعی قطع مفصل‌بندی پیشین قربانی با معناهای انسانی (زندگی، هویت، سوژگی) و بازمفصل‌بندی او در یک زنجیره معنایی جدید است که با گفتمان درونی قاتل سازگار است. در این بستر، مثله‌کردن نه صرفاً خشونت فیزیکی، بلکه عملی گفتمانی برای تثبیت مرز میان «منِ کنشگر» و «دیگریِ کاملاً حذف‌شده» است.
قاتل خود را محق به ارتکاب قتل می‌داند. خود را مصلح اجتماعی معرفی می‌کند و قربانیان را «افراد فاسد که باید حذف می‌شدند» می‌نامد.	این گزاره، نشان‌دهنده خودبینی افراطی و بی‌تفاوتی عاطفی است. قاتل با ساختن یک توجیه اخلاقی، موانع درونی مانند احساس گناه و قبح اخلاقی را خنثی می‌کند. در اینجا پرخاشگری نه صرفاً هیجانی، بلکه نرم‌سازی‌شده از طریق عقلانی‌سازی است؛ یعنی خشونت در قالب «وظیفه» یا «اصلاح» بازتعریف می‌شود و به ثبات شخصیت جنایی کمک می‌کند.	قاتل با استفاده از دال‌های اخلاقی، یک نوع هژمونی گفتمانی می‌سازد که در آن، خشونت نه انحراف بلکه «وظیفه» معنا می‌شود. این تحلیل خیلی قوی‌تر از نسبت دادن صرف «جنون» یا «میل به خشونت» است. این گفتار نمونه روشن مفصل‌بندی گفتمانی هویت است. مفاهیمی مانند «فساد»، «پاکسازی» و «اصلاح» به‌عنوان دال‌های شناور عمل می‌کنند که قاتل آن‌ها را به نفع هژمونی گفتمانی خود تثبیت می‌کند. او با این مفصل‌بندی،

روایت کتاب	نظریه شخصیت جنایی	تحلیل گفتمان لاکلاو و موفه
		«دیگری» را به‌صورت یک سوژه نامشروع بازنمایی می‌کند و از طریق این ترسیم، مرز میان «منِ موجه» و «دیگریِ قابل حذف» را می‌بندد. در نتیجه، قتل به‌عنوان یک کنش معنادار در چهارچوب نظم معنایی درونی قاتل بازتعریف می‌شود و هویت او به‌عنوان فاعل اخلاقیِ خودساخته تثبیت می‌گردد.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با تمرکز بر تحلیل بازنمایی شخصیت علی‌اصغر بروجردی، مشهور به «اصغر قاتل»، در کتاب «ابوالهول جنایات»، کوشید نشان دهد که چگونه یک متن مستند روایی می‌تواند هم‌زمان به‌عنوان منبعی ادبی و بستری تحلیلی برای مطالعه «شخصیت جنایی» عمل کند. در این چهارچوب، متن نه به‌عنوان آینه‌ای شفاف از یک واقعیت تاریخی، بلکه به‌مثابه عرصه‌ای برای تولید معنا درباره جرم و مجرم در نظر گرفته شد.

نظریه «شخصیت جنایی» پیناتل، علی‌رغم جایگاه تاریخی خود در جرم‌شناسی، با نقدهای متعددی روبه‌روست. مهم‌ترین نقد وارده بر این رویکرد، «فردگرایی مفرط» و نادیده‌انگاریِ عوامل تأثیرگذار دیگر مانند محیط و اجتماع بر شکل‌گیری شخصیت جنایی است. پیناتل با تمرکز بر مؤلفه‌های هسته مرکزی شخصیت (خودمحوری، ناپایی، پرخاشگری و بی‌عاطفگی)، ناگزیر از سایر عوامل تأثیرگذار بر شخصیت غفلت کرده است. با این‌حال، در پژوهش حاضر این کاستی نه به‌عنوان ضعف تحلیلی، بلکه به‌عنوان یک «انتخاب هدفمند» تلقی می‌شود؛ زیرا هدف این مطالعه، بازسازی علّیِ منشأ جرم نیست بلکه بررسی نحوه برجسته‌سازی و بازنمایی این مؤلفه‌ها در سطح روایت کتاب در رابطه با شخصیت علی‌اصغر است. به‌همین‌دلیل، این پژوهش با آگاهی از این محدودیت، از رویکردِ «کالبدشکافی بیوگرافیک» (که در آن زندگیِ فرد به‌مثابه یک پرونده جامع بررسی می‌شود) دوری گزیده است. درواقع، ازآنجاکه هدفِ این پژوهش، تحلیلِ گفتمانی شخصیت اصغر قاتل برمبنای نظریه پیناتل است، واکاویِ جزئیات زندگیِ شخصیِ

علی‌اصغر بروجردی – نظیر جزئیاتِ مهاجرتِ او به همراه خانواده‌اش برای زیارت به کربلا، اقامت او در بغداد، شرایطِ کاریِ او در کودکی، کار در قهوه‌خانه‌های بغداد، محیط اجتماعی که او در آن بزرگ شده است، فقر و بی‌سوادی که از آن رنج می‌برده است و ... – به‌مثابه «عللِ زمینه‌سازِ جرم» کنار گذاشته شده است. این حذف آگاهانه به معنای انکار نقش زمینه‌های اجتماعی نیست بلکه نشان‌دهنده دقت و تمرکز تحلیلی پژوهش بر سطح بازنمایی و مفصل‌بندی گفتمانی در رابطه با شخصیت اصلی داستان است.

نقطه عزیمت این پژوهش، قضاوت درباره واقعیت روان‌شناختی یا انگیزه‌های درونی قاتل نیست بلکه بررسی سازوکارهای گفتمانی است که از خلال آن‌ها «شخصیتِ قاتل» در متن ساخته، تثبیت و معناگذاری می‌شود. از این‌منظر، کتاب «ابوالهول جنایات» صرفاً یک گزارش تاریخی نیست بلکه متنی گفتمانی است که در آن روایت، زبان، بازنمایی و دانش جرم‌شناسی درهم‌تنیده شده‌اند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که روایت کتاب، مؤلفه‌های «هسته شخصیت جنایی» ژان پیناتل (خودبینی، ناپایداری هیجانی، پرخاشگری و بی‌تفاوتی عاطفی) را بازنمایی می‌کند. به عبارت‌دیگر، متن با برجسته‌سازی کنش‌های قاتل، عملاً در حال مفصل‌بندی این مؤلفه‌هاست تا او را در قالب یک «فرد دارای مؤلفه‌های شخصیت جنایی پیناتل» تثبیت کند. بدین‌ترتیب، نظریه پیناتل در این پژوهش نقش «الگوی تحلیلی» را ایفا می‌کند که از طریق آن می‌توان سازمان‌یافتگی معنایی این برجسته‌سازی و بازنمایی را تشخیص داد. این یافته از آن جهت اهمیت دارد که نشان می‌دهد، حتی متونی که مدعی بی‌طرفی و مستندبودن هستند، ناگزیر در چهارچوب گفتمان‌های مختلف، معنا تولید می‌کنند و شخصیت مجرم را در قالب شبکه‌ای از دال‌ها و مدلول‌ها سامان می‌دهند.

در سطح گفتمانی و با بهره‌گیری از نظریه گفتمانی لاکلاو و موفه، این پژوهش آشکار ساخت که کتاب «ابوالهول جنایات» میدان تقابل دو گفتمان متضاد است؛ گفتمان مسلط و هژمونیک و گفتمان سوژه (قاتل). گفتمان مسلط با اتکا به جایگاه قدرتمند خود، دالِ «اصغر قاتل» را به‌عنوان دال مرکزیِ «شرّ مطلق» تثبیت می‌کند و پیرامون آن زنجیره‌ای از دال‌های هم‌ارز همچون «جانی بالفطره»، «خطر بالفعل اجتماعی» و «تهدیدی علیه نظم» شکل می‌دهد. نمونه بارز این تثبیت معنا، مواجهه رضاخان با قاتل و عبارت «ببریدش جانی بالفطره را» یا تقاضای محاکمه سری او توسط مدعی‌العموم به جهت «خلاف اخلاق حسنه بودن موضوع

اتهام» یا ادعای برخی از روزنامه‌نگاران به اینکه علی‌اصغر «قساوت را از نیاکانش به ارث برده است» می‌باشد که درواقع یک «نقطه گره‌گاه» است؛ جایی‌که قدرت حاکم راه را بر هرگونه «توجیه گفتمانی» از سوی قاتل می‌بندد و او را در جایگاهی مطلقاً طردشده قرار می‌دهد. در این سطح، فرایند تبدیل «عناصر» به «دقایق» به‌وضوح قابل‌مشاهده است؛ زیرا نشانه‌های متکثر درباره قاتل درنهایت در معنای تثبیت‌شده «شرّ ذاتی» منجمد می‌شوند.

درمقابل، گفتمان فرعیِ قاتل، تلاشی است برای شکستن این هژمونی. او می‌کوشد با مفصل‌بندی دال‌هایی چون «پاک‌سازی جامعه» و «قاتل عدالت‌جو»، معنای قتل را از «جنایت» به «وظیفه» جابه‌جا کند. با این‌حال، نتایج نشان می‌دهد که این گفتمانِ بدیل، به دلیل فقدان پشتوانه اجتماعی و قدرت حاکم، در متن به حاشیه رانده می‌شود و توان هژمونیک شدن نمی‌یابد. این ناکامی گفتمانی نشان می‌دهد که تثبیت معنای «شخصیت جنایی» نه صرفاً نتیجه کنش فردی، بلکه محصول آرایش قدرت در میدان گفتمان است؛ نکته‌ای که امکان فراتر رفتن از قرائت صرفاً فردگرایانه پیناتل را فراهم می‌سازد.

از نظر مبنایی، این پژوهش، نظریه پیناتل را نه به‌عنوان یک حکم قطعی و بدون نقص علمی و روان‌شناختی، بلکه به‌عنوان یک «الگوی تحلیلی برای واکاوی بازنمایی شخصیت در متن» به‌کار گرفته است؛ بنابراین، انتخاب آگاهانه برای عدم ورود به جزئیات بیش‌تر، با هدفِ متمرکز ماندن بر «سوژه زبانی و گفتمانی» صورت گرفته است تا از تقلیل یافتنِ تحلیلِ متن به یک گزارشِ بالینیِ روان‌شناختی صرف پرهیز شود. یافته‌ها نشان دادند که روایت کتاب، با تمرکز بر بدن مثله‌شده قربانیان و فقدان هویت اجتماعی آن‌ها، نوعی «گفتمان خشونت» تولید می‌کند که در آن، قربانیان نه به‌عنوان انسان، بلکه به مثابه دال‌هایی برای تثبیت هویتِ جنایی قاتل عمل می‌کنند. درواقع، قربانیان در متن «غیریت‌سازی» شده و از سوژه‌گی تهی می‌شوند تا «شرارتِ» قاتل برجسته‌تر گردد. این سازوکار، مصداق روشنی از «تجلی خشونت» است که از طریق «تهی‌سازیِ اخلاقیِ» قربانیان رخ می‌دهد. بدین‌ترتیب، خشونت فقط در سطح کنش فیزیکی نیست بلکه در سطح زبان و بازنمایی نیز بازتولید می‌شود.

درنهایت، پژوهش حاضر با عبور از رویکردهای سنتی و توصیفی در جرم‌شناسی، موفق شده است با تلفیقِ «مؤلفه‌های شخصیت جنایی پیناتل» و «منطق گفتمانی لاکلاو و موفه»، الگویی نوین برای تحلیل متون ادبیِ جناییِ مستند ارائه دهد. پاسخ به ابهامات

موجود درباره کارایی نظریه پیناتل در این مطالعه، در گروِ درک این نکته است که پژوهشگر با نگاهی غیرتقلیل‌گرایانه، این نظریه را از یک قالب صلب بالینی به یک «ابزار تحلیل روایت» تبدیل کرده است؛ امری که ضرورتِ بازخوانی پرونده‌های تاریخی را در بسترهای زبانی و گفتمانی نشان می‌دهد. همچنین، استناد به شواهد متنی و نقل‌قول‌های مستقیم از کتاب «ابوالهول جنایات»، نه به قصد گزارش‌گری، بلکه با هدفِ اثبات تجربیِ مفاهیم انتزاعی نظیر دال‌های شناور، غیریت‌سازی و هژمونی گفتمانی صورت گرفته است؛ بنابراین، این مقاله نه‌تنها تصویری دقیق از بازنمایی سوژه جنایی در دهه‌های اول قرن چهاردهم شمسی به دست می‌دهد بلکه با اتکا بر روش‌شناسی ترکیبی و دقیق خود، می‌تواند به‌عنوان یک مدلِ ساختارمند برای مطالعات میان‌رشته‌ای در حوزه حقوق، جرم‌شناسی و تحلیل گفتمان، از اعتبار علمی و دفاع‌پذیری کامل برخوردار باشد.

همچنین لازم به تأکید است که هدف این پژوهش، تعیین یا ارزیابی مسئولیت کیفری علی‌اصغر بروجردی نبوده است. تحلیل حاضر در سطح مطالعه بازنمایی گفتمانی «شخصیت جنایی» در متن کتاب «ابوالهول جنایات» انجام شده و ناظر به نحوه شکل‌گیری معنا و مفصل‌بندی نشانه‌ها در روایت است و به دنبال تشخیص بالینی یا قضاوت حقوقی شخصیت واقعی فرد نیست. از این‌رو، مفاهیم برگرفته از نظریه پیناتل در این پژوهش صرفاً به‌عنوان چهارچوبی تحلیلی برای فهم سازوکارهای بازنمایی شخصیت در متن به‌کار رفته‌اند و نتایج پژوهش نیز در همین سطح تفسیری و گفتمانی قابل درک است.

منابع

بابائی، محمدعلی (۱۴۰۳). جرم*شناسی بالینی*، تهران: میزان.

تاجیک، محمدرضا. (۱۳۸۳). گفتمان، پادگفتمان و سیاست (جلد ۱). مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

حاجی‌تبار، هانیه؛ غلامحسین‌زاده، غلامحسین و قبادی، حسینعلی (۱۴۰۳). نقد جامعه‌شناختی رمان موش‌ها و آدم‌ها جان اشتاین‌بک بر اساس نظریهٔ بازتاب واقعیت جورج لوکاچ، *پژوهشنامه مکتب‌های ادبی*، ۸(۲۷)، ۷–۲۸.

حسینی‌زاده، سیدمحمدعلی (۱۳۸۳). نظریه گفتمان و تحلیل سیاسی. *فصلنامه علوم سیاسی*، (۲۸)، ۱۸۱–۲۱۲.

دانش ناری، حمیدرضا و عباسی مرویان، فوژان (۱۴۰۲). زیباشناسی جرم؛ تأملی بر واگرایی فلسفه هنر و فلسفه نظم و امنیت. *مطالعات راهبردی ناجا*، ۸(۳)، ۷۹-۱۱۸.

دانش ناری، حمیدرضا و خواجوی فخر داود، زینب (۱۴۰۳). تأثیر ویژگی‌های شخصیتی پنج‌گانه NEO-FFI بر کنترل درونی پدیده مجرمانه: مطالعه موردی دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد. *پژوهشنامه حقوق کیفری*، ۱۵(۲)، ۵۹-۷۹.

رحمت، محمدرضا و نظامی‌نیا، سهند (۱۴۰۰). انعکاس نظریه شخصیت جنایی در آثار سعدی شیرازی. *فصلنامه پژوهش‌های حقوقی میان‌رشته‌ای*، ۲(۱)، ۶۹-۸۴.

صابری، سیدمهدی و محمدی، محمدرضا (۱۳۹۰). *نگرشی نو به روان‌پزشکی قانونی*. تهران، طبیب.

صالحی‌زاده، عبدالهادی (۱۳۹۰). درآمدی بر تحلیل گفتمان میشل فوکو؛ روش‌های تحقیق کیفی. *نشریه معرفت فرهنگی اجتماعی*، ۲(۳)، ۱۳۱-۱۴۱.

فاضلی، محمد (۱۳۸۳). گفتمان و تحلیل گفتمان انتقادی. *پژوهشنامه علوم انسانی و اجتماعی*، ۴(۱۴)، ۸۱-۱۰۶.

قجری، حسینعلی، و نظری، جواد (۱۳۹۱). *کاربرد تحلیل گفتمان در تحقیقات اجتماعی*. تهران: جامعه‌شناسان.

کسرایی، محمدسالار و پوزش شیرازی، علی. (۱۳۸۸). نظریه گفتمان لاکلا و موفه ابزاری کارآمد در فهم و تبیین پدیده‌های سیاسی. فصلنامه سیاست، ۳۹(۳)، ۳۳۹–۳۶۰.

کی‌نیا، مهدی. (۱۳۸۴). روانشناسی جنایی، جلد اول. تهران: انتشارات رشد.

کی‌نیا، مهدی. (۱۳۹۰). روانشناسی جنایی جلد دوم. تهران: انتشارات رشد.

گسن، ریموند (۱۳۹۴). *جرم‌شناسی نظری* (ترجمه مهدی کی‌نیا). تهران: مجد.

مسعودنیا، ابراهیم. (۱۳۸۸). پرخاشگری و رفتار ضد اجتماعی در نوجوانان: ارزیابی نظریه پالایش پرخاشگری. مجله روانشناسی، ۱۳(۲)، ۱۳۸–۱۵۲.

میرزایی، خلیل (۱۳۹۵). *کیفی‌پژوهی، پژوهش، پژوهش‌گری و پژوهش‌نامه‌نویسی*. تهران: فوژان.

نظری، فهمیه (۱۴۰۱)، *ابوالهول جنایات: گزارشی درباره نخستین قاتل زنجیره‌ای ایران*. تهران: لوح فکر

Allue, S. B. (2002). The aesthetics of serial killing: Working against ethics in The Silence of the Lambs (1988) and American Psycho (1991). *Atlantis: Journal of the*

Spanish Association for Anglo-American Studies, 24(2), 7–24.
Ferrell, J. (1999). Cultural criminology. *Annual Review of Sociology*, 25, 395–418.
Ferrell, J., Hayward, K., & Young, J. (2015). *Cultural criminology: An invitation* (2nd ed.). SAGE Publications.
Harrington, A. (2004). *Art and social theory: Sociological arguments in aesthetics*. Cambridge, UK: Polity Press.
Howarth, D., & Stavrakakis, Y. (2000). *Introducing discourse theory and political analysis*. In A. J. Norval & Y. Stavrakakis (Eds.), Discourse theory and political analysis: Identities, hegemonies and social change (pp. 1–25). Manchester University Press.
Kang, W., Steffens, F., Pineda, S., Widuch, K., & Malvaso, A. (2023). Personality traits and dimensions of mental health. Scientific Reports, 13(1), Article 7091.
Kaul, V. (2024). Mikhail Bakhtin and his novelistic theory. *International Journal for Multidisciplinary Research*.
Lukacs, G. (1920). *The theory of the novel*. Cambridge: MIT Press.
Siegel, L. J. (2023). *Criminology: The core* (7th ed.). Cengage Learning.
Vana, J. (2020). *Fiction and social knowledge: Towards a strong program in the sociology of literature*.
Ziomek, E. (2018). Aestheticization of serial killers in contemporary crime literature and film. *New Horizons in English Studies*, 3, 123–139.